

فہم العزم علیہم سفلیہ

البر الواضع

ملکین محمد اینڈ سنز، انشاعت منزل لاہور

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنتهى كتاب الحج تحفة ناياب المسمى به

ابن الصديق

ملك بن محمد ابن ^{بر آفرم} سند

تاجران کتب شیرازی و

لاهور - "پاکستان"

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أُحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ لَنَا نَسْلًا وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَالَّتِيَّانَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ
عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَالْجَنَّةِ وَعَلَى الْيَوْمِ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ
نُصَرِّفُونَ أَعْيَانَهُمْ تَحْقِيقًا إِلَى أَعْلَى كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ **مَا يَعْلَمُ** بِرِضَا طَالِبَانِ
عِلْمِ تَصْرِيفِ مَخْفِي نَامُذَكِ اَيْنِ مَخْصَرِ سَمِي ابواب الصرف جديد که ترتیب
ابواب متصرفه والنقبات قواعد صرفیه را خواست نافع و تهذیب صیغ صرف صغیر و کبیر
و ضبط مسائل کتب درسیه را قانو نیست جامع اگر چه قبل ازین کتابی مسکے بابوا ب الصرف
نیز بقالب طبع درآمده اما خالی از لباس تعلیلات و عاری از حلیه توصیحات بود و طلبه را
چنانکه باید مفید نیفتاده پس بنا بر فاده ^{مطلب} و ضمن هر باب این کتاب فوائد عجیبه و
امثله غریبه و توصیحات نادره و تعریفات مفیده و تعلیلات ضروریه بهنایت شرح و
بسط که مبتدیان را در علم صرف بدان احتیاج بنفید ذکر کرده برای ترغیب طالبان
و ارشاد راغبان در عقب هر باب قوانین نافع مختصره بعبارت سهل و آسان مندرج
کرده و بیشتر قواعد صرفیه در سلاک ضبط در آورده و در توضیح بیان آن سعی بلیغ بکار
برده تا مبتدیان از دافع برگیرند و از موضوع بیان او بهره مند شوند و بزودی به مدارج
علیت ترقی بکنند وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَبِئْسَ الْاُذُنُ الَّتِي تَحْقِيقُ

پس بدانکه مجموع ابواب ثلاثی مجردش اند با اعتبار استقرار زیرا که قسمت عقلی مقتضی
آن بود که برای هر ماضی مستقبل باختلاف حرکات مینماید پس برین قیاس
که باب می شد لیکن سه باب را بهجت ثقات انا احتمالاتش ساقط کردند و
باقی ماند سه از آن فَعَلَ يَفْعَلُ چون ضَرْبَ يَضْرِبُ وَفَعَلَ يَفْعَلُ چون
نُصَرِّفُ نَصْرَفُ فَعَلَ يَفْعَلُ چون سَمِعَ يَسْمَعُ و این را اصول خوانند که حرکت عین

صفحه
ک
صفحه
کی
جمع
صفحه
نیم
مطلب
مطلب
کی
صفحه
ه

مستقبل مخالف حرکت عین ماضی است و سزا آن فعل یفعل چون فتم یفتم
و فعل یفعل چون حبیب یحبیب و فعل یفعل چون کرم یکریم و این را
الفرع میخوانند زیرا که حرکت عین مستقبل موافق حرکت عین ماضی است -

بَابُ وَل

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یفعل یفتم
العدین فی الماضی و کسر هاء فی الغیر الفعرب زدن و بر سر زمین رفتن و پدید
آوردن مثل ضارب یضرب ضارباً فهو ضارب و ضارب یضرب ضارباً فهو
مضرب لم یضرب لم یضرب لا یضرب لن یضرب لن یضرب
الامر منه اضرب لیضرب لیضرب والنهی عنه لا تضرب
لا تضرب لا یضرب لا یضرب الطرف منه مضرب مضربان
مضارب و مضرب و الالة منه مضرب مضربان مضارب و مضرب
و المونث منه مضربة مضربان مضارب و مضربة مضربان
مضارب و مضرب و مضربة فعل التفضیل منه اضرب اضربان
اضربون اضرب و اضرب و المونث منه ضربی ضربیان ضربیات
ضرب ضربی و به تقدیم این باب آن باشد که کسر در عین مضارع اصل است
صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل
یفعل ضارب ضارباً ضاربوا ضربت ضربتاً ضربین ضربت ضربتاً ضربتم
ضربت ضربتاً ضربتین ضربت ضربتاً واضح باد که ماضی فعل را گویند که ولایت
کند بر وقوع معنی در زمان گذشته و آخرش مبنی باشد بر فتح چون ضارب بضربان یک
مرد بزمان گذشته و معلوم و معروف فعل را گویند که منسوب بفاعل جلی یا خفی باشد
نحو خلق الله و یخلق و مجهول که چنان نبود نحو خلق العالم و یخلق و ثلاثی
آنکه در سه حرف اصلی باشد چون ضارب و مجرد فعل را خوانند که بر حروف ثلثه یا اربعه

اصلی زیادتی و ماضی نداشته باشد چون **ضَرَبَ وَضَرَبَ وَبَعَثَ وَعَرَقَ** و
صحیح آن باشد که در حروف اصلی سه حرف علت و همزه و تضعیف یعنی دو حرف
اصلی سه از یک جنس نباشد و حرف علت و **وَاوِیاء و الف** را گویند که مجموع سه و آتی
باشد **ضَرَبَ** فعل ماضی را از **ضَرَبًا** که مصدر است بنا کردند حرف اول را مفتوح بر **حال**
خوبگذاشتند و ثانی را حرکت فتحه دادند و ثالث را مبنی برفع نمودند و تنوین ممکن برائے
بنا کردن فعل حذف کردند زیرا که تنوین علامت اسم است و **الْفِعْلُ لَا يَقْبَلُ عَلَامَةَ**
الْإِسْمِ اما تنوین ترخم علامت اسم نیست کما **بُسط فی الکتاب المبسوطة** تا از **ضَرَبًا**
ضَرَبَ شد صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح
از باب **فَعَلَ یَفْعَلُ ضَرَبَ ضَرِبًا ضَرَبُوا ضَرْبًا ضَرْبٌ ضَرْبٌ**
ضَرْبَتُهُمَا ضَرْبَتُهُمْ ضَرْبَتْ ضَرْبًا ضَرْبَتْ ضَرْبًا مجهول فعل
را گویند که نسبت فعل در آن بمفعول باشد یعنی آنکه کار بر و واقع شده باشد چون
ضَرَبَ زده شد آن یک مرد بزمانه گذشته ماضی مجهول را از ماضی معلوم گیرند و
طریق اخذ آنست که فاعلی فعل را ضم کنند و عین فعل را کسره اگر ماضی مفتوح العین یا
مضموم العین باشد اما اگر کسور العین باشد پس کسره بحال خود باقی ماند و لام کلمه را
بر حالت خود میگذارند و این طریق مخصوص ثلاثی مجرد است اما در ماضی ثلاثی
مجرد مجهول هر حرفی که متحرک باشد و را ضم داده شود بجز ما قبل آخر و ما قبل آخر اگر و حرف
ساکن بدستور گذشته شود صرف کبیر فعل مضارع معلوم صحیح
از باب **فَعَلَ یَفْعَلُ یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ**
یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ
مضارع فعل را گویند که دلالت کند بر وقوع معنی بزمانه موجود یا آینده چون **یَضْرِبُ**
میزند یا خواهد زد آن یک مرد بزمانه حال یا آینده و فعل مضارع را از فعل ماضی گیرند
بزیادتی یک حرف از حروف اتین و ا و ل و ی این حروف را زوائد اربعه خوانند
زیرا که بر اصل بناء زاید میشود و این حروف با ششائے چهار باب که ماضی آن

چهار حرفی باشد علی الدوام مفتوح باشد الف در یک صیغه می آید چون نون چون اَکْرَبُ
وَنَضْرِبُ ویا در چهار کلمه چون یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبُنَّ وتمام در
برنج صیغه چون تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُنَّ تَضْرِبْنَ فعل مضارع
بمعنی حال و استقبال آید چنانچه گذشت و هرگاه در و لام مفتوح داخل شود بمعنی
حال را بود چون لِيَضْرِبُ یعنی میزند آن یک مرد و اگر سین و سوف و در آید
استقبال را بود چون سَيَضْرِبُ وَسَوْفَ يَضْرِبُ قریب است که خواهد زد آن یک مرد
صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ
تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ یَضْرِبُنَّ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُنَّ تَضْرِبْنَ
تَضْرِبْنَ اَضْرِبُ اَضْرِبَانِ چون خواهند که مضارع مجهول بنا کنند حرف مضارع
را ضم کنند و ما قبل آخر را مفتوح گردانند و آخرش را بر حال خود میگذارند چون یَضْرِبُ
زده میشود آن یک مرد در زمانه موجوده یا زده خواهد شد بزمانه آئینده -

صرف کبیر اسم فاعل ضَارِبُ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ
ضَرْبٌ ضَرْبٌ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ اَضْرَابٌ اَضْرَابٌ ضَرْبٌ ضَرْبٌ ضَرْبٌ
ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ ضَوْبٌ ضَوْبٌ ضَوْبٌ ضَوْبٌ
ضَارِبٌ صیغه واحد مذکر اسم فاعل است و اسم فاعل اسمی است که دلالت کند بر کننده
کاسه و او را از فعل مضارع معلوم میگیرند پس از یَضْرِبُ که فعل مضارع است
چون اسم فاعل بنا کنند حرف مضارع که یا است حذف کنند و فاعله را مفتوح و
ما بعدش الف مقصوره که علامت اسم فاعل است در آورند و ما قبل آخر او بر حالت
خود بگذارند و در آخر تنوین تمکن افزایند ضَارِبٌ میزند آن یک مرد بزمانه حال یا خواهد زد
بزمانه استقبال و این طریق اخذ اسم فاعل از ثلاثی مجرد است اما اسم فاعل از ثلاثی
مزید فیه از رباعی مجرد و مزید فیه چون فعل مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضموم
بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل آخر مکسور گردد و اگر مکسور نباشد چون مَکْرَمٌ
وَمَنْ حَرَجٌ وَمَنْ حَرَجٌ ضَارِبَانِ صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل ضَارِبٌ بنا کرده شد

الف علامت تشبیه در آخرش در آوردند و ما قبلش را مفتوح کردند و نون مکسوره عوض
تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو و علی اختلاف اقوال در آوردند پس در حالت
رفع ضار باین در حالت نصب جر ضار بین شد و ضار چون صیغه جمع مذکر است
فاعل از ضارب بنا کرده شد و او ساکن علامت جمع مذکر در آخرش در آوردند و ما قبلش
را جانی بر ضم کر و نیز اگر اعراب در وسط کلمه جاری نباشد و نون مفتوحه عوض تنوین مفرد
یا حرکت مفرد یا عوض هر دو آوردند ضار چون شد در حالت رفع و ضار بین شد
در حالت نصب جر و ضارب جمع تکسیر از آن ضارب است یعنی میزنند یا خواهند
آن همه مردان بزمانه حال یا استقبال چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح بود ثالث رابع را نیز فتح دادند و الف مقصوره را حذف کردند و عوض آن
تای متحرکه علامت جمع تکسیر است در آخر در آوردند تا از ضارب ضربه شد و ضارب
نیز صیغه جمع تکسیر است بنا کرده شد از ضارب حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدود
ساخته حرکت فتح دادند و بعد از مشدود الف جمع تکسیر در آوردند فاعل را حذف کردند و ضارب
شد یعنی میزنند یا خواهند آن همه مردان در زمانه حال یا آینده ضارب نیز جمع تکسیر
است از ضارب بنا کرده شد فتح حرف اول را بضمه بدل کردند و الف مقصوره را حذف
و ما قبل آخر را مفتوح مشدود ساختند و آخر را بر حال خود بگذاشتند ضارب شد و ضارب
ضرباء ضاربان ضارب اخرب ضارب ضروب همه اوزان جمع تکسیر که از ضارب
بنا کرده شدند و تغییری در آن بهمان قیاس است که تسطیر یافته و نزد علمائی این فن جمیع
تکسیر آنست که بنای مفرد در آن سلامت مانند ضوب و تصغیر ضارب است یعنی
اندک زننده آن یک مرد در زمان حال یا استقبال تصغیر تغییر لفظ را گویند تا دلالت کند بر
حقارت یا قلت مدلولش و برای ترحم و تعظیم نیز می آید چون خواستند که از اسماء
بکثره مصغره بنا کنند فتح و فاعل را بضمه بدل نمودند و الف مقصوره را با و مفتوحه و سوم
جایگزین ساکنه علامت تصغیر در آوردند و ما قبل آخر را نیز بر حال خود بگذاشتند
وضوب و ضوبه واحد مؤنث اسم فاعل مصغر است یعنی اندک

زنده یک زن در زمانه حال یا استقبال و ضواری و ضارب جمع تکبیر ضاربیه است
 صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح - از باب فعل یفعل
 مضروب مضروبان مضروبون مضروبیه مضروبیان مضروبیات
 مضارب مضاربیه اسم مفعول اسمی است که دلالت کند بر ذاتی که فعل
 بر واقع شده باشد و آن ساخته شود از فعل مضارع بهول پس علامت مضارع را دور باید
 کرد و میم مفتوح در اول او باید آورد و عین کلمه را ضم و میان عین و لام واو مفعول
 آورده شود و لام کلمه را تخوین داده شود کلمه مضارب صیغه واحد مذکر اسم
 مفعول را از مضارب بنا کردند مضارب صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع بهول بود
 چون خواستند که واحد مذکر اسم مفعول بنا کنند حرف مضارع را که یا است حذف کردند
 و بجایش میم مفتوحه در آوردند و میان ضار و واو مفعول افزودند و آخرش با منون
 بتنوین ممکن کردند مضارب شد یعنی زده میشود یا زده خواهد شد آن یک مرد
 در زمانه حال یا استقبال این طریقه اخذ اسم مفعول از ثلاثی مجرد است اما اسم مفعول
 غیر از ثلاثی مجرد چون فعل مستقبل بهول آن باب باشد چنانکه میم مضموم بجائے حرف
 استقبال نهاده شود ما قبل آخر مفتوح کرده شود چون مکرم و صد خرج
 مضروبان صیغه تنبیه مثل ضاربیان و مضروبون صیغه جمع مثل ضاربون
 است و مضروبیه و مضروبیان و مضروبیات کضاربیه و ضاربیان
 و ضاربیات و مضارب جمع تکبیر مضارب و مضروبیه هر دو است چون خواستند
 که اسم واحد را جمع تکبیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع
 تکبیر و آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسودا اند و ساکن ما قبل او کسور
 آنرا بیابدل کردند و ثانی واحد را حذف کردند و تنوین ممکن را بواسطه منع صرف حذف
 کردند مضاربیه شد یعنی زده می شوند یا زده خواهند شد آن همه مروان یا زنان
 در زمانه حال و استقبال مضربیه تصغیر مضارب و مضربیه
 تصغیر مضاربیه است و تغیرش سابقا گذشت مضربیه اندک زده میشود یا

زده خواهد شد آن یکسر مضمریته اندک زده میشود یا زده خواهد شد آن یکسان بر زمانه
 حال یا استقبال صرف کبیر فعل جحد معلوم لم یضرب لم یضرب یا
 لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم تضربین لم تضربن لم تضربوا لم تضربوا
 تضربین لم تضربین لم تضربوا لم تضربوا تضربین لم تضربین تضربوا
 جحد مجهول لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم
 تضربین لم تضربین لم تضربوا لم تضربوا تضربین لم تضربین تضربوا
 لم تضرب لم تضربا لم تضربوا لم تضربوا تضربین لم تضربین تضربوا
 شود و جحد بمعنی جو د است یعنی دانسته انکار کردن چون ماضی متحقق الوقوع است لهذا نفیش
 یا جحد نامیدند و لغز و آخرا صیغه جزم کند اگر حرف علت بود چون لم یضرب لم تضرب
 لم تضرب لم تضربا و اگر بود بیفکند چون لم یضرب و از هفت محل نون اعرابی را که علامت
 رفع است ساقط گرداند چون لم یضربا لم یضربوا لم تضربا لم تضربوا
 لم تضربین لم تضربین لم تضربوا لم تضربوا تضربین لم تضربین تضربوا
 خود دارد و لم یضرب نزد آن یکسر و در زمانه گذشته لم یضرب نزد آن یکسر و در زمانه گذشته
 و باقی صیغها بهین قیاس باید فهمید صرف کبیر فعل نفی معلوم لا یضرب
 لا یضربان لا یضربون لا تضرب لا تضربان لا تضربین لا تضربن لا تضربوا
 لا تضربوا لا تضربین لا تضربین لا تضربوا لا تضربوا تضربین لا تضربین تضربوا
 صرف کبیر فعل نفی مجهول لا یضرب لا یضربان لا یضربون لا تضرب
 لا تضربان لا تضربین لا تضربین لا تضربوا لا تضربوا تضربین لا تضربین تضربوا
 لا تضربان لا تضربین لا تضربین لا تضربوا لا تضربوا تضربین لا تضربین تضربوا
 ندید آری تغییر معنوی پیدا میکند یعنی فعل مثبت را بمعنی منفی گرداند زیرا که لفظ ما و لا هر دو
 موضوع است برای نفی و فرق میان هر دو آنکه لا موضوع است برای تعمیم نفی و زمان حال
 و استقبال و ما بالخصوص برای نفی حال و استقبال ما بر مضارع قلیل است چون خواهند
 که فعل مضارع منفی بنا کنند صرف نفی یعنی ما یا لا بر مضارع مثبت داخل کنند چون

از یضرب لا یضرب و از یضرب لا یضرب لا یضرب نیزند یا خواهد و آن یکم در زمان
 حال یا استقبال لا یضرب زده نمیشود یا خواهد شد آن یکم در زمان حال یا استقبال
 صرف کبیر فعل نفی مؤکد معلوم بالن تا صلین یضرب لن یضرب بالن یضربو
 لن یضرب لن یضرب بالن یضرب لن یضرب لن یضربو لن یضرب لن یضربو لن یضربو
 لن یضرب لن یضرب لن یضرب صرف کبیر فعل نفی مؤکد مجهول بالن تا صلین لن
 یضرب لن یضربو لن یضربو لن یضرب لن یضرب لن یضرب لن یضربو لن یضربو
 لن یضربو لن یضربو لن یضربو لن یضربو لن یضربو لن یضربو لن یضربو
 اندان و لن و لن و لن چنانچه شاعر گوید سه آن و لن پس کی اذن این چار حرف معتبر
 نصب مستقبل کنند این جمله اتم اقتضاء این حرف چون فعل مستقبل را آیند آن فعل منصوب
 گردد و چنانچه لن یضرب آن یضرب کی یضرب اذن یضرب و نونهای که عوض رفعی
 است بآن ساقط شوند چون لن یضرب بالن یضربو لن یضربو لن یضربو لن یضربو
 محل بی عمل نمکنند آن و محل صیغه جمع مؤنث غائب حاضر است چون لن یضربون و لن یضربون
 زیرا که آخر اینها مبنی است و المبنی مالا یتغیر یا غیره یا بختلاف العوامل علیه و چون که لن
 مضارع مثبت یعنی نفی تا کید مستقبل گردد لهذا این صرف فعل نفی مؤکد می نامند لن یضرب
 هرگز نخواهد و آن یکم در زمان استقبال لن یضرب هرگز زده نخواهد شد آن یکم در زمان استقبال
 صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم اضرِب اضرِب اضرِب اضرِبو اضرِبو اضرِبو اضرِبو
 اضرِبون تو یکم در زمان استقبال امر حاضر را شش صیغه است امر حاضر را از فعل مستقبل
 حاضر معلوم گیر و طریقه اخذ آنست که چون مستقبل که تا است از اول ی اندازند پس اگر مابعدش
 ساکن بود بجایش همزه وصل مضموم آرند اگر عین کلمه مضموم بود چون اضرِبو و اگر نه مکسوف چون
 اضرِب و طشتم و حرکت آخر و نون عوض رفع را بوقفی بیندازند چون اضرِبو اضرِبو اضرِبو
 و چون این مجهول متصل شود بما قبل خود ساقط گردد در عبارت و تلفظ و در کتابت باقی ماند چون
 اضرِبو ثم اضرِبو و اگر مابعد حرف مضارع متحرک باشد احتیاج به همزه نباشد لیسر همان بنا
 کنند و حرکت آخر و نون عوض رفع که در آخر مستقبل باشد بوقفی ساقط شود پس در باب تفعیل

ایده لا تَضْرِبْ مَرْنَ تو کمر و در زمانه استقبال آن در اصل تَضْرِبْ فعل مضارع معروف
واحد مذکر حاضر بود لای نهی راوش را آورند و خبر را بر م کردند بانوز تاکید ثقیله
لا تَضْرِبَنَّ لا تَضْرِبَنَّ لا تَضْرِبَنَّ لا تَضْرِبَنَّ لا تَضْرِبَنَّ لا تَضْرِبَنَّ
البته مَرْنَ تو کمر و در زمانه استقبال - بانوز تاکید خفیفه لا تَضْرِبَنَّ لا تَضْرِبَنَّ
لا تَضْرِبَنَّ صرف کبیر فعل محی حاضر مجهول لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ
لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ
لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ
لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ لا تَضْرِبْ
بانون ثقیله و خفیفه بر امر حاضر بانون ثقیله و خفیفه قیاس باید کرد صرف کبیر فعل محی
غائب معلوم لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ
لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ
فعل محی غائب مجهول لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ
لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ لا یَضْرِبْ
لا یَضْرِبْ زده نشوم من یک مرد یک زن در زمانه استقبال - بانوز تاکید ثقیله
لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ
لا تَضْرِبَنَّ بانون تاکید خفیفه لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ
لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ لا یَضْرِبَنَّ

باب دوم

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد باب فعل یَفْعُلُ یَفْعُلُ الْعَيْنُ فِی الْمَاضِی
وَضَمِّهَا فِی الْخَبَرِ النَّصْرَةُ وَالنَّصْرُ یَارِی کردن نصرت نصرت اکتهاونا جار و نصرت
یَصْرُ نَصْرًا فَذَلِكَ مَنْصُورٌ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ
النَّصْرُ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ لَمْ یَصْرْ
مَنْصُورٌ مَنْصُورٌ مَنْصُورٌ مَنْصُورٌ مَنْصُورٌ مَنْصُورٌ مَنْصُورٌ مَنْصُورٌ

مُنْصَرَّتَانِ مَنَاجِرٌ وَمُنْصَرٌّ لَا مُنْصَارٌ مُنْصَارٌ مَنَاجِرٌ مَنَاجِرٌ مَنَاجِرٌ
 وَافْعَالٌ لِتَفْصِيلٍ مِنْهُ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ وَأَنْصَارٌ وَأَنْصَارٌ وَأَنْصَارٌ وَأَنْصَارٌ
 أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ أَنْصَارٌ
 موافق است در فتح عین ماضی این باب کثیر الاستعمال است لیکن مثال اوی اجوف و ناقص یائی
 ازین باب نمی آید و تعلیلهایی این باب بر تعلیلهایی باب هَکَرَبَ قِیَاسَ بَایکدیگر چند بحثها
 که در آن باب ذکر نیافته در اینجا بیان میکنیم بِعَوْنِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ بدانکه مَنْصَرٌّ ضعیف و اَکْثَرُ طَرَفِ اسْمٍ است
 و طَرَفِ اسْمِی است که بر معنی وقت دلالت کند و آنرا طَرَفِ زَمَانٍ گویند و آنکه بر معنی جایی دلالت
 کند آنرا طَرَفِ مَکَانٍ گویند و در عبارت دیگر اسمی را گویند که دلالت میکند بر جایی صدر فعل یا
 وقت صدر فعل علامت طَرَفِ مَکَانٍ آنکه بجواب سوال مَتَى واقع شود چون مَتَى الْقِتَالُ اِمْتِنَانِی
 دَجِبَ و علامت طَرَفِ مَکَانٍ آنکه بجواب سوال اَیْنَ واقع شود چون اَیْنَ زَیْدٌ اِمْتِنَانِی
 چون خواهند که اسم طَرَفِ زَمَانٍ و مَکَانٍ بنا کنند علامت مضارع که یکی از حروف اربعه باشد است
 حذف کنند بعد حذف حرف مضارع میم مفتوح در لُشْ بآرند و عین کلمه را فتح دهند اگر مضموم باشد
 و اگر مفتوح باشد بحال خود بماند مگر در مثال و همچنین اگر کسره باشد یعنی عین کلمه بحال خود بماند مگر در
 ناقص مضارع که طَرَفِ مَکَانٍ مطلقاً بفتح عین آید و لام کلمه را تنوین ملحق کنند مثلاً مَنْصَرٌّ رَا
 اَزِیْنَصَرٌّ بنا کردند یائی حرف مضارع حذف کردند و بعد حذف آن میم مفتوح در آورند و ماقبل آخر
 را فتح دادند زیرا که مضموم است آخر اَمْتِنَانِی تنوین ممکن کردند مَنْصَرٌّ شد ای بجای یاری کردن
 و زمانه یاری کردن ضعیف و اَکْثَرُ طَرَفِ اسْمٍ طَرَفِ مَکَانٍ ضعیف و ثانی است مَنَاجِرٌ
 تصغیر مَنْصَرٌّ است مَنْصَرٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول اسم آوردند
 و ثانی را مفتوح نمودند و سوم جایای تصغیر در آوردند مَنَاجِرٌ شد و مَنَاجِرٌ ضعیف است و اسم
 آله اسمی است که دلالت کند بواسطه فعلی که چیزیکه بدیده استعانت فعل از فاعل صادر شود
 آنرا فعل مضارع ساخته شود باین طریق که علامت فعل مضارع را حذف کنند و میم مکسور اول
 او در آورند و عین کلمه را فتح دهند اگر مفتوح نباشد و در بحال خود بماند و لام کلمه را تنوین لاحق
 کنند زیرا که تنوین خاصه اسم است مثلاً مَنْصَرٌّ ضعیف است چون خواستند که اسم آله بنا کنند باین

حرف مضارع را دور کردند و بجایش میم کسود را آوردند حرکت ماقبل آخر را بفتح بدل کردند و آخر را
 متون بنون تکرار کردند منصار شد یک آله یاری کردن صیغه واحد اسم منصار از و مناصر
 صیغه تشبیه جمع آله است و منصار تصغیر منصار است ای اندک آله یاری کردن گاه باشد که
 بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس گیرد و صیغه اسم آله ظاهر شوند چون
 منصار منصار از مناصیر و منصار منصار تاز مناصیر و منصار تصغیر منصار
 و مناصیر جمع تکسیر منصار است مناصیر تصغیر منصار است انصار صیغه اسم تفصیل
 است و اسم تفصیل اسمی است که دلالت کند بر زیارت معنی فاعلیت نسبت دیگر چون زید
 افضل من عمر و یعنی زید زیاده است از عمر و در فعل اسم تفصیل ساخته میشود از فعل مضارع
 باین طریق که علامت مضارع که یا است حذف کنند و همزه اسم تفصیل را آوردند و عین کلمه
 را فتح دهند اگر مفتوح نباشد زنه بحالت خود باندولام کلمه بحالت خود ای رفع بگذارند و
 این طریق اخذ اسم تفصیل مذکور است مثلاً انصار صیغه اسم تفصیل احد ذکر از انصار بناکرده شده
 حرف مضارع دور کردند و بجایش همزه مفتوحه برائے وزن افعل را آوردند و حرکت ماقبل
 آخر را بفتح بدل کردند و آخر را معرب با عراب غیر منصرف کردند انصار شدی بسیار یاری
 کننده یکم و چون صیغه مؤنث از اسم تفصیل بنا کنند بعد حذف علامت مضارع
 فا کلمه را ضمه دهند و عین کلمه ساکن کنند و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث است
 لاحق سازند و لام کلمه را فتح دهند مثلاً نصاری صیغه اسم تفصیل احد مؤنث است از نصار
 بناکرده شد علامت فعل مضارع را دور کردند بعد از نون را ضمه دادند و صادر اساکن
 و را را فتنه و بعد از الف مقصوره افزودند نصاری شدای بسیار یاری کننده یک زن و اگر
 خوابی که صیغه واحد مؤنث اسم تفصیل از واحد مذکر بنا کنی همزه انصار را حذف کن و فای
 کلمه را که نون است ضمه ده و عین کلمه را که صادر است ساکن سازد چهار جا الف مقصوره را
 علامت تانیث ملحق کن و ماقبلش یعنی بر فتح نصاریان صیغه تشبیه مؤنث اسم تفصیل و نصاریان
 جمع و و نصاری جمع تکسیر نصاری و نصیری تصغیر نصاری است
 صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد از باب فعل یفعل نصیر نصیرا

لَا تَنْصُرُ یاری نکرد آن یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد لم و فعل مضارع
معروف که تَنْصُرُ یاری کرده نشد آن یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد لم و فعل
مضارع مجهول لَا تَنْصُرُ یاری نمیکند یا خواهد کرد آن یکم در زمانه حال یا استقبال
صیغه واحد مؤنث غائب بحث نفی فعل مضارع معروف لَا تَنْصُرُ یاری کرده نمیشوی یا کرده خواهی
شد تو یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث نفی فعل مضارع مجهول صارف کبیر
فعل نفی مؤکد معلوم لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَالْزَّيْنُ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ
تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَالْزَّيْنُ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ
یاری خواهد کرد آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تأکید بن در فعل مستقبل معروف
لَنْ تَنْصُرَ هرگز یاری نخواهم کرد من یکم در زمانه استقبال صیغه واحد تکلم بحث نفی تأکید بن
در فعل مستقبل معروف صارف کبیر فعل نفی مؤکد مجهول از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ
لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ وَالْزَّيْنُ تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ
تَنْصُرُ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ لَنْ تَنْصُرَ
خواهید شد شما همه نان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث نفی تأکید بن در فعل مستقبل
مجهول لَنْ تَنْصُرَ هرگز یاری کرده نخواهیم شد یا دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمانه
استقبال صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم بحث نفی تأکید بن در فعل مستقبل مجهول - صارف
کبیر امر حاضر معلوم اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ وَالْزَّيْنُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ اَنْصُرُ
اَنْصُرْ یاری کن تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف اَنْصُرْ یاری
کنید شما همه نان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث امر حاضر معروف -
بافوز تا کید ثقیله اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ
البت یاری کن تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر معروف بافوز تا کید ثقیله -
بافوز تا کید خفیفه اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ اَنْصُرْ
در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر بحث امر حاضر معروف بافوز تا کید خفیفه -
صارف کبیر امر حاضر مجهول از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ لِتَنْصُرَ لِتَنْصُرَ

لِتَنْصُرِي لِنُصْرَتِ النَّصَارَةِ لِنُصْرَةٍ بَایِدَ کِه یاری کرده شوی تو یک مرد و در زمانه استقبال صیغه
 واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر مجهول بانون تاکید ثقیله لِنُصْرَتِ لِنُصْرَةٍ لِنُصْرَةٍ
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ البتہ بَایِدَ کِه یاری کرده شوی تو یک مرد و در زمانه
 استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بانون ثقیله بانون تاکید خفیفه
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ صرف کبیر فعل امر غائب معلوم لِنُصْرُ
 لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ بَایِدَ کِه یاری بکنند آن
 یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث فعل امر غائب معروف بانون تاکید ثقیله
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
 لِنُصْرَتِ البتہ بَایِدَ کِه یاری بکنند آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث فعل امر
 غائب معروف بانون تاکید ثقیله صرف کبیر بانون تاکید خفیفه لِنُصْرَتِ
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ صرف کبیر فعل امر غائب مجهول
 باب فَعَلَ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ
 لِنُصْرُ بَایِدَ کِه یاری کرده شود آن یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث امر غائب
 مجهول بانون تاکید ثقیله لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ البتہ بَایِدَ کِه یاری کرده شود آن یکم و در زمانه استقبال
 صیغه واحد مذکر غائب بحث امر غائب مجهول بانون ثقیله صرف کبیر بانون تاکید
 خفیفه لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ صرف کبیر
 فعل فاعل حاضر معلوم از باب فَعَلَ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ
 لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ لِنُصْرُ بَایِدَ کِه یاری کن تو یکم و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر
 بحث فاعل حاضر معروف بانون تاکید ثقیله لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ بَایِدَ کِه یاری بکنند شما همه مردان زمانه استقبال
 صیغه جمع مذکر حاضر بحث فاعل حاضر معروف بانون ثقیله بانون تاکید خفیفه
 لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ لِنُصْرَتِ

صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول -

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف از باب فَعَلَ یَفْعَلُ مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الی

ماضی منفی مجهول مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الی مَا عَلِمَ نَدَانَتْ أَنْ یُکْرَمَ
در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی مجهول -
صرف کبیر فعل مضارع معروف حکیم ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعَلُ یَعْلَمُ
یَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ یَعْلَمْنَ تَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمْنَ تَعْلَمُونَ
تَعْلَمُ یَعْلَمُ میداند یا خواهد دانست آن یکم و در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث
اثبات فعل مضارع معروف فعل مضارع مجهول - یَعْلَمُ یَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ
تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ یَعْلَمُونَ تَعْلَمْنَ تَعْلَمُونَ تَعْلَمَانِ تَعْلَمْنَ تَعْلَمُونَ
دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم و در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

صرف کبیر اسم فاعل از باب فَعَلَ یَفْعَلُ عَالِمٌ عَالِمَانِ عَالِمُونَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ
عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ
عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ
مذکر اسم فاعل وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ وَعَلِمَ
تصغیر عالم است آنکه اندک یکر و عَوَالِمٌ جمع تکبیر اندک میباشند و عَوَالِمٌ
اسم مفعول مَعْلُومٌ مَعْلُومَانِ مَعْلُومُونَ مَعْلُومَةٌ مَعْلُومَتَانِ مَعَالِمٌ
مُعَلِّمٌ وَمُعَلِّمَةٌ مَعْلُومٌ دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم و در زمان حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر اسم مفعول مَعَالِمٌ دانسته میشود یا دانسته خواهند شد در زمان
حال یا استقبال صیغه جمع مکسر اسم مفعول مَعَالِمٌ دانسته میشود یا دانسته خواهند شد در زمان
وَمُعَلِّمَةٌ تصغیر مَعْلُومَةٌ است

صرف کبیر فعل مجرد معلوم از باب فَعَلَ یَفْعَلُ لَمْ یَعْلَمْ لَمْ یَعْلَمَا لَمْ یَعْلَمُوا

لَمْ تَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمَا لَمْ يُعْلَمَنَّ لَمْ تَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمَا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا
لَمْ أَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمْ لَمْ يُعْلَمْ نَدَانِست آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی
جحد بلم در فعل مضارع معروف صرف کبیر فعل جحد مجهول از باب فَعَلَ
يَفْعُلُ لَمْ يُعْلَمْ لَمْ يُعْلَمَا لَمْ يُعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمَا لَمْ تَعْلَمُوا
لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ تَعْلَمُوا لَمْ أَعْلَمْ لَمْ تَعْلَمْ لَمْ يُعْلَمْ نَدَانِست شد آن یکمرد در زمانه
گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول.

صرف کبیر فعل نفی معلوم لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمَانِ لَا يَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمُ لَا تَعْلَمَانِ لَا
تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ
لَا يَعْلَمُ نَمیداند یا نخواهد دانست آن یکمرد در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث نفی فعل مضارع معروف صرف کبیر فعل نفی مجهول لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمَانِ لَا يَعْلَمُونَ
لَا تَعْلَمُ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ لَا تَعْلَمَانِ لَا تَعْلَمُونَ
لَا أَعْلَمُ لَا تَعْلَمْ لَا يَعْلَمُ دَانِست نمیشود یا دانسته خواهد شد آن یکمرد در زمانه حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول.

صرف کبیر فعل نفی مؤکد بالبن ناصبه لَنْ يَعْلَمْ لَنْ يَعْلَمَا لَنْ يَعْلَمُوا
لَنْ تَعْلَمْ لَنْ تَعْلَمَا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا
لَنْ أَعْلَمْ لَنْ تَعْلَمْ لَنْ يُعْلَمْ نَدَانِست که آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
غائب بحث نفی تاکید بن در فعل مستقبل معروف صرف کبیر فعل مؤکد مجهول بالبن
ناصبه لَنْ يَعْلَمْ لَنْ يَعْلَمَا لَنْ يَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمْ لَنْ تَعْلَمَا لَنْ تَعْلَمُوا
لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ تَعْلَمُوا لَنْ أَعْلَمْ لَنْ تَعْلَمْ لَنْ يُعْلَمْ نَدَانِست هرگز دانسته
نخواهد شد آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بن در فعل مستقبل مجهول
صرف کبیر فعل امر حاضر معروف از باب فَعَلَ يَفْعُلُ اَعْلَمْ اَعْلَمُوا
اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا اَعْلَمُوا بدان تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف
یا نوز تاکید ثقیله اَعْلَمَنَّ اَعْلَمَانِ اَعْلَمُونَ اَعْلَمَانِ اَعْلَمَانِ اَعْلَمَانِ

البته بدانيد شما هم زمان در زمانه استقبال صيغه جمع مؤنث حاضر بحث امر حاضر معروف با نون
ثقيله علمنائين در اصل علمن. و چون نون ثقيله بدو متصل شد اجتماع سه نونات شد و
اجتماع سه نونات را در كلام عرب مستكره پنداشتند بنا بران الف فاصل درميان نون ثقيله
و نون جمع در آوردند تا اجتماع سه نونات نشود و برائے مشابهت بنون تثنيه نون ثقيله را
كسره دارند علمنائين شد.

با نون تا كيد خفيفه اعلمن اعلمن اعلمن البته بدان تو يگر و در
زمانه استقبال صيغه واحد مذكر حاضر بحث امر حاضر معروف با نون تا كيد خفيفه.

صرف كيدر امر حاضر مجهول لتعلم لتعلم لتعلمو لتعلمي لتعلم لتعلمن
با نون تا كيد ثقيله لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
با نون تا كيد خفيفه لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن

صرف كيدر امر غائب معلوم از باب فعل يفعل لتعلم لتعلمو لتعلمو
لتعلم لتعلم لتعلمن لا علم لتعلم.

با نون تا كيد ثقيله لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
لا علمن لتعلمن با نون تا كيد خفيفه لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
صرف كيدر امر غائب مجهول از باب فعل يفعل لتعلم لتعلمو لتعلمو
لتعلم لتعلم لتعلمن لا علم لتعلم.

با نون تا كيد ثقيله لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
لا علمن لتعلمن با نون تا كيد خفيفه لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن لتعلمن
صرف كيدر امر حاضر معلوم از باب فعل يفعل لا تعلم لا تعلمو لا تعلمو
تعليمي لا تعلمو لا تعلمن.

با نون تا كيد ثقيله لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن
با نون تا كيد خفيفه لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن لا تعلمن
صرف كيدر امر مجهول از باب فعل يفعل لا تعلم لا تعلمو لا تعلمو لا تعلمو
لا تعلمي لا تعلمو لا تعلمن.

مَنْعَ مَنِعًا مَنِعُوا الْحِ وَ در ماورائے ثلاثی مجرد هر حرفی که متحرک باشد اورا ضمیه داده شود
سوائے ما قبل آخر و ما قبل آخر اکسره و حروف ساکن بدستور گذاشته شود چون تَفْعَلُ
و تَفْعُولُ و أَفْعَلُ و انْفَعَلَ و اسْتَفْعَلَ و غیره -

صرف کبیر فعل مضارع معلوم از باب فَعَلَ یَفْعَلُ یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ
یَمْنَعُونَ مَنَعُ مَنَعَانِ یَمْنَعُنْ مَنَعُ مَنَعَانِ تَمْنَعُونَ تَمْنَعِينَ تَمْنَعَانِ
تَمْنَعُنْ اَمْنَعُ مَنَعُ -

صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَمْنَعُ مَنَعَانِ یَمْنَعُونَ تَمْنَعُ مَنَعَانِ
تَمْنَعُنْ مَنَعُ مَنَعَانِ تَمْنَعُونَ تَمْنَعِينَ تَمْنَعَانِ اَمْنَعُ مَنَعُ -

اسم فاعل مَانَعُ مَانَعَانِ مَانَعُونَ مَنَعَةُ مَنَاعُ مَنَعُ مَنَعَاءُ مَنَعَارُ
مِنَاعُ اَمْنَاعُ مَنَعُ مَنُوعُ مَوْنِعُ مَانِعَةُ مَانِعَتَانِ مَانِعَاتُ مَوَانِعُ مَوْنِعَةُ
اسم مفعول مَمْنُوعُ مَمْنُوعَانِ مَمْنُوعُونَ مَمْنُوعَةٌ مَمْنُوعَتَانِ مَمْنُوعَاتُ
مَمَانِعُ لَمَمْنِعُ مَمْنِيعَةٌ -

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف از باب فَعَلَ یَفْعَلُ مَانَعُ مَانَعَانِ مَانَعُوا
الْحِ مَانَعُ مَانَعَانِ مَانَعُوا الْحِ -

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم لَمْ یَمْنَعْ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعَا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل نفی جحد مجهول لَمْ یَمْنَعْ لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعَا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعَا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُنْ لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ -

صرف کبیر فعل مضارع نفی مجهول لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ

صرف کبیر فعل نفی مؤکد بالزنا صبه از باب فعل یفعل لن تمنع
لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع
لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع
لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع
لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع لن تمنع

صرف کبیر امر حاضر معروف از باب فعل یفعل اممنع اممنع اممنع اممنع
بانون تاکید ثقیله - اممنع اممنع اممنع اممنع اممنع اممنع
بانون تاکید خفیفه - اممنع اممنع اممنع اممنع
امر حاضر مجهول - لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع
بانون تاکید ثقیله - لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع
بانون تاکید خفیفه - لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع

لئمنع باید که باز داشته شوی تو یکم روز زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات فعل امر حاضر
مجهول لئمنع باید که البته باز داشته شوی تو یکم روز زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات
فعل امر حاضر مجهول بانون ثقیله و بین طریق نون تاکید خفیفه را قیاس باید کرد -

صرف کبیر امر غائب معلوم از باب فعل یفعل لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع
لائمنع لئمنع لئمنع باید که باز دارد آن یکم روز زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات
فعل امر غائب معروف بانون ثقیله لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع
لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع باید که بر آئینه باز دارد آن یکم روز زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون ثقیله خفیفه
لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع باید که البته باز دارد آن یکم روز زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون خفیفه -

صرف کبیر امر غائب مجهول از باب فعل یفعل لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع لئمنع
لئمنع لئمنع لئمنع باید که باز داشته شود آن یکم روز زمانه استقبال صیغه واحد مذکر

غائب بحث اثبات فعل امر غائب مجهول.

بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في حاضر معلوم لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في حاضر مجهول لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في غائب معلوم لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في غائب مجهول لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد خفيفة لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

باب پنجم

صرف صغير فعل ثلاثي مجرد ارباب فعل يفعل بكسر العين فهما
الحَسْبُ والحَسَابُ والحِسَابُ شمرن لمان برن حَسِبَ يحسب حسبا
حسابا وحسابا فهو حاسِبٌ وحَسِبَ يحسب حسبا وحسابا وحسابا
فذلك محسوبٌ كم يحسب لا يحسب لا يحسب كن يحسب كن يحسب

حُسِبَ حُسِبَتْ حُسِبَ حُسِبَتْ حُسِبَتْ حُسِبَتْ حُسِبَتْ حُسِبَتْ حُسِبَتْ حُسِبَتْ
 فعل مضارع معلوم يُحْسِبُ يُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ
 تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ تُحْسِبُونَ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ
 فعل مضارع مجهول يُحْسِبُ يُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ
 تُحْسِبُ تُحْسِبَانِ يُحْسِبُونَ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ تُحْسِبَانِ
 اسم فاعل حَاسِبٌ حَاسِبَانِ حَاسِبُونَ حَاسِبَةٌ حَاسِبَاتٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَةٌ
 حَسَبَ حَسَبَتْ حَسَبَ حَسَبَتْ حَسَبَتْ حَسَبَتْ حَسَبَتْ حَسَبَتْ حَسَبَتْ حَسَبَتْ
 حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبَ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ
 حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ
 كُنْتُ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُ حَسِبْتُمْ
 اسم مفعول مُحْسَبٌ مُحْسَبَانِ مُحْسَبُونَ مُحْسَبَةٌ مُحْسَبَاتٌ مُحْسَبَةٌ مُحْسَبَةٌ
 مُحْسَبٌ مُحْسَبَانِ مُحْسَبُونَ مُحْسَبَانِ مُحْسَبَانِ مُحْسَبَانِ مُحْسَبَانِ
 مُحْسَبٌ مُحْسَبَانِ مُحْسَبُونَ مُحْسَبَانِ مُحْسَبَانِ مُحْسَبَانِ مُحْسَبَانِ
 فعل جحد معلوم لَمْ يُحْسِبْ لَمْ يُحْسِبَا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا
 لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبِي لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبِي لَمْ تُحْسِبِي
 فعل جحد مجهول لَمْ يُحْسِبْ لَمْ يُحْسِبَا لَمْ يُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا
 يُحْسِبُنْ لَمْ تُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبُوا لَمْ تُحْسِبِي لَمْ تُحْسِبَا لَمْ تُحْسِبِي لَمْ
 أُحْسِبْ لَمْ تُحْسِبْ -

فعل نفي مضارع معروف لَا يُحْسِبُ لَا يُحْسِبَانِ لَا يُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبُ
 لَا تُحْسِبَانِ لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا
 لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا
 يُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبْ لَا تُحْسِبَا لَا يُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا
 لَا تُحْسِبُونَ لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبِي لَا
 نفي مؤكد معروف بالزنا صبه لَنْ يُحْسِبَ لَنْ يُحْسِبَا لَنْ يُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِ
 لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبِي لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبِي لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبِي

لَنْ تُحْسِبَا لَنْ يُحْسِبَنَّ لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِي لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبَنَّ
لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَ - نفى مؤكد مجهول بالن ناصبه لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا
لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ يُحْسِبَنَّ لَنْ تُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبُوا لَنْ تُحْسِبِي
لَنْ تُحْسِبَا لَنْ تُحْسِبَنَّ لَنْ أُحْسِبَ لَنْ تُحْسِبَ

امر حاضر معلوم - اُحْسِبَ اُحْسِبَا اُحْسِبُوا اُحْسِبِي اُحْسِبَا اُحْسِبَنَّ
بانون تأكيد ثقيله اُحْسِبُ اُحْسِبَا اُحْسِبَنَّ اُحْسِبِي اُحْسِبَا اُحْسِبَنَّ
بانون تأكيد خفيفه اُحْسِبَنَّ اُحْسِبَنَّ اُحْسِبَنَّ

فعل امر حاضر مجهول لُحْسِبَ لُحْسِبَا لُحْسِبُوا لُحْسِبِي لُحْسِبَا لُحْسِبَنَّ -
بانون تأكيد ثقيله لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَنَّ
بانون تأكيد خفيفه لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَنَّ لُحْسِبَنَّ

امر غائب معلوم لَيُحْسِبَ لَيُحْسِبَا لَيُحْسِبُوا لَيُحْسِبِي لَيُحْسِبَا لَيُحْسِبَنَّ
لَا يُحْسِبَ لَا يُحْسِبَ

بانون تأكيد ثقيله لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ
لَيُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ

بانون تأكيد خفيفه لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ
امر غائب مجهول لَيُحْسِبَ لَيُحْسِبَا لَيُحْسِبُوا لَيُحْسِبِي لَيُحْسِبَا لَيُحْسِبَنَّ
لَا يُحْسِبَ لَا يُحْسِبَ

بانون تأكيد ثقيله لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ
لَيُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ

بانون تأكيد خفيفه لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَيُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ لَا يُحْسِبَنَّ
نفى حاضر معلوم لَا تُحْسِبَ لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبُوا لَا تُحْسِبِي لَا تُحْسِبَا لَا تُحْسِبَنَّ
بانون تأكيد ثقيله لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ
لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ لَا تُحْسِبَنَّ

نهی حاضر مجهول لا تحسب لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبوا
بانون تاکید ثقیله لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن
لا تحسبن بانون تاکید خفیفه لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن -

نهی غائب معلوم لا تحسب لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبوا
لا تحسب بانون تاکید ثقیله لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن
لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن بانون تاکید خفیفه لا تحسبن لا تحسبن
لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن -

نهی غائب مجهول لا تحسب لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبوا لا تحسبوا
لا تحسب لا تحسب بانون تاکید ثقیله لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن
لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن بانون تاکید خفیفه
لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن -

باب ششم

صرف صغیر صحیح ثلاثی مجرد از باب فعل یضرم العین فیها
الشرف والشرافة بزرگ شدن شرف یثرف شرفا و شرافة فهو شریف و شرف
به یثرف به شرفا و شرافة فذلک مشرف و به لم یثرف لم یثرف به لا یثرف
لا یثرف به لن یثرف لن یثرف به الامر منه اشرقت لثرف بك لیثرف
لیثرف به والنهی عنه لا تشررف لا تشررف بك لا یثرف به الظرف
منه مشرف مشرفان مشارف و مشیر و مشیرة و الا له منه مشرف
مشرفان مشارف و مشیر و مشیرة مشرفان مشارف و مشیرة مشراف
مشرافان مشاریر و مشیریر و مشیریرة افعل التقضیل منه اشررف
اشررفان اشررفون اشررف و اشررف و المومث منه شررفی شررفیان شررفیات
شررف شررفی بدان اعطاک الله علما نافعاً که این باب لازم است و در لازم مجهول و
مفعول نیاید زیرا که لازم است که از فاعل تجاوز نکند و مفعول نرسد اگر خواهند که فعل لازم

را متعدی سازند گاهی مجرور عند التحذیر بافعال گاهی باب تفعیل میسرنند چنانکه گویند اذْهَبْتَ
زَيْدًا وَفَرَحْتُ واین قیاسی نیست بلکه مقصود بر سماع ال زبان است و آنچه اهل قیاسی در طریقه تعدیه
است همین تعدیه فعل لازم بحرف جر است چنانچه در صرف صغیر اشکال آن رفته و نیز باید دانست که
چون فعل لازم را متعدی بحرف جر کرده مجهول سازند فعل در همه حال مفرد دارند و ضمار بحر و راء موافق
مفعول مالم یستحی فاعله مذکر و مؤنث و مفرد و تشبیه و جمع و حاضر و غائب و متکلم آرند چنانچه
گویند شَرَّفْتُ بِهِ شَرَفًا بِهَا شَرَفْتُ بِهِمْ شَرَفًا بِهَآ شَرَفْتُ بِهِنَّ شَرَفًا بِكُ شَرَفْتُ بِكِ
شَرَفًا بِكُمَا شَرَفْتُ بِكُمَا شَرَفْتُ بِكُنَّ شَرَفْتُ بِكُنَّ شَرَفًا بِنَا وَ مَصْدَرُ
این باب شَرَّفْتُ بَرُوزَن فَعْلٌ وَ شَرَّفَاكَ بَرُوزَن فَعَالَةٌ می آید و تصغیر مصدر معروف
شَرِيفٌ و مجهول شَوِيفٌ بیاید.

صرف کبیر فعل ماضی معلوم مجرور صحیح از باب فَعْلٌ یَفْعُلُ شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَفُوهَا
شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا
صرف کبیر فعل ماضی مجهول شَرَّفْتُ بِهِ شَرَفًا بِهَا شَرَفْتُ بِهِمْ شَرَفًا بِهَآ شَرَفْتُ بِهِنَّ شَرَفًا بِكُ
شَرَفْتُ بِكِ شَرَفًا بِكُمَا شَرَفْتُ بِكُمَا شَرَفْتُ بِكُنَّ شَرَفْتُ بِكُنَّ شَرَفًا بِنَا وَ مَصْدَرُ
شَرَّفْتُ بِنَا شَرَفْتُ بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن
اثبات فعل ماضی معروف شَرَّفْتُ بِهِ بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن
صرف کبیر فعل مضارع معلوم یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ تَشْرَفُ تَشْرَفَانِ تَشْرَفُونَ
تَشْرَفْنَ تَشْرَفَانِ تَشْرَفُونَ تَشْرَفْنَ تَشْرَفَانِ تَشْرَفُونَ تَشْرَفْنَ تَشْرَفَانِ تَشْرَفُونَ
بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن بَرُوزَن
غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف و طریق اخذش سابقا گذشت.

مضارع مجهول - یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ
صرف کبیر اسم فاعل از باب فَعْلٌ یَفْعُلُ شَرِيفٌ شَرِيفَانِ شَرِيفُونَ شَرِيفَةٌ
شَرِيفَتَانِ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ
شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ شَرِيفَاتُ

اَشْرُفُ از تَشْرُفُ بنا کرده شد علامت مضارع که تا است حذف کردند بعده فاکلمه را ساکن یافتند معین کلمه یا مضموم همزه وصل مضموم در اولش در آوردند آخر را ساکن کردند اَشْرُفُ شد یعنی بزرگ شود تو بگو و در زمان استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بخت امر غائب معروف -
 بانون تاکید ثقیله اَشْرُفُنْ اَشْرَفَانِ اَشْرُفُفْنِ اَشْرُفَانِ اَشْرُفَانِ
 بانون تاکید خفیفه اَشْرُفُنْ اَشْرُفُنْ اَشْرُفُنْ -

امر حاضر مجهول لِيَشْرُفْ بِكَ لِيَشْرُفْ بِكُمَا لِيَشْرُفْ بِكُمُ لِيَشْرُفْ بِكَ
 لِيَشْرُفْ بِكُمَا لِيَشْرُفْ بِكُمُ امر غائب معلوم لِيَشْرُفْ لِيَشْرُفَا

لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا لِيَشْرُفُوا
 بانون تاکید ثقیله لِيَشْرُفُنْ لِيَشْرُفَانِ لِيَشْرُفُونِ الخ -

بانون تاکید خفیفه لِيَشْرُفُنْ لِيَشْرُفُنْ لِيَشْرُفُنْ الخ -
 امر غائب مجهول لِيَشْرُفْ بِهِ لِيَشْرُفْ بِهِمَا لِيَشْرُفْ بِهِمُ الخ -

همی حاضر معروف لَا تَشْرُفْ لَا تَشْرُفَا لَا تَشْرُفُوا لَا تَشْرُفُوا لَا تَشْرُفُوا
 بانون تاکید ثقیله لَا تَشْرُفُنْ لَا تَشْرُفَانِ لَا تَشْرُفُونِ لَا تَشْرُفَانِ لَا تَشْرُفَانِ

لَا تَشْرُفَانِ - بانون تاکید خفیفه لَا تَشْرُفُنْ لَا تَشْرُفُنْ لَا تَشْرُفُنْ -
 همی حاضر مجهول لَا يَشْرُفْ بِكَ لَا يَشْرُفْ بِكُمَا لَا يَشْرُفْ بِكُمُ الخ -

همی غائب معلوم لَا يَشْرُفْ لَا يَشْرُفَا لَا يَشْرُفُوا لَا يَشْرُفُوا لَا يَشْرُفُوا
 بانون تاکید ثقیله لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفَانِ لَا يَشْرُفُونِ الخ -

بانون تاکید خفیفه لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ لَا يَشْرُفُنْ
 همی غائب مجهول لَا يَشْرُفْ بِهِ لَا يَشْرُفْ بِهِمَا لَا يَشْرُفْ بِهِمُ الخ -

بانون تاکید ثقیله وخفیفه لَا يَشْرُفُنْ وَلَا يَشْرُفُنْ بدانکه فعل صحیح ثلاثی
 مزید فی غیر ملحق را به باب آمده و نیز بعضی ثلاثی مزید را و عازده باب است بر یاقی باب

الضمیال و انقوال چنانکه صاحب صراح و غیره ذکر کرده اند و مزید فیہ آنرا گویند که در سه
 حرف زاید باشد چنانچه سابقا گذشت -

امر حاضر مجهول يُتَكْرَمُ لِتُكْرِمَ التَّكْرِمُ لِتُكْرِمَ لِتُكْرِمَ مَنْ -
 امر غائب معلوم يُكْرَمُ لِيُكْرِمَ لِيُكْرِمَ لِيُكْرِمَ لِيُكْرِمَ مَنْ أَلَمْ -
 امر غائب مجهول يُكْرَمُ لِيُكْرِمَ لِيُكْرِمَ لِيُكْرِمَ مَنْ أَلَمْ -
 هي حاضر معلوم لَا تُكْرَمُ لَا تُكْرِمَ لَا تُكْرِمَ لَا تُكْرِمَ مَنْ أَلَمْ -
 هي حاضر مجهول لَا تُكْرَمُ لَا تُكْرِمَ لَا تُكْرِمَ مَنْ أَلَمْ -
 هي غائب معلوم لَا يُكْرَمُ لَا يُكْرِمَ لَا يُكْرِمَ مَنْ أَلَمْ -
 هي غائب مجهول لَا يُكْرَمُ لَا يُكْرِمَ لَا يُكْرِمَ مَنْ أَلَمْ -

باب دوم از ثلاثی مزید فیہ

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ از باب تفعیل التَّصْرِيفُ گردانیدن چیز است
 از حاله بحاله صَرَفَ يُصَرِّفُ تَصْرِيفًا وَصَرَفَ يُصَرِّفُ تَصْرِيفًا وَكَانَ
 مُصَرِّفًا لَمْ يُصَرِّفْ لَا يُصَرِّفْ لَا يُصَرِّفُ لَنْ يُصَرِّفَ لَنْ يُصَرِّفَ لَا مَرْمَنَ
 صَرَفَ لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ وَانْهَى عَنْهُ لَا تُصَرِّفْ لَا تُصَرِّفْ لَا يُصَرِّفُ لَا
 يُصَرِّفُ الظرف منه مُصَرِّفٌ مُصَرِّفَانِ أَلَمْ - بآنکه مصدر این باب بر وزن تَفَعَّلَ یا تَفَعَّلَ
 غائباً وفعلاً وفعلاً چون كُنْ أَبَاكَ ابْنًا وَتَفَعَّلَ حِينَ تَصْرِفُهُ وَفَعَلًا حِينَ كَلَّمَكَ سَلَامًا
 نیز آید صحیح و مثال ابوت مضاعف این باب یک قیاس آید چون كُتِبَ وَوَحِّلَ وَكَانَ وَفَعَّلَ وَفَعَّلَ وَفَعَّلَ
 ناقص این باب همیشه بر وزن تَفَعَّلَ آید و گاه باشد که بر وزن تَفَعَّلَ آید از ضرورت
 شعر چنانکه شاعر گوید سَهْ فَعْلَى تَنْزَى دَلْوَهَا تَنْزَى كَمَا تَنْزَى سَهْلَةً صَبِيًّا -
 صرف کبیر فعل ماضی معلوم از باب تفعیل صَرَفْتُ صَرَفْتُ صَرَفْتُ صَرَفْتُ
 صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا صَرَفْنَا
 صَرَفْتُ رَأَى تَصْرِيفًا تَصْرِيفًا تَصْرِيفًا تَصْرِيفًا تَصْرِيفًا تَصْرِيفًا تَصْرِيفًا تَصْرِيفًا
 فعل ماضی معروف بنا کنند تا تفعیل را حذف نموند و فاعله را مفتوح و یا وزن تفعیل را حذف
 کردند و عوض آن عین را مفتوح شدند و ختم به سلب حرکت او و تنوین تکرار را دور کردند
 چنانچه در ضرب گذشت و آخر این بر فته کردند و صرف شد و ماضی این باب یک حرف

تَضَارِبُ تَضَارِيَانِ تَضَارِبُونَ تَضَارِيَانِ تَضَارِبُ تَضَارِبُ
 مضارع مجهول يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ الهمزة -
 اسم فاعل مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ مُضَارِبَةٌ مُضَارِبَتَانِ مُضَارِبَاتُ
 تفضير اسم فاعل برآن قیاس است که در باب افعال و تفعیل بیان کرده باشد -
 اسم مفعول مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ الهمزة -
 نفی جحد معلوم لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارِبَا لَمْ يُضَارِبُوا الهمزة -
 نفی جحد مجهول لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارِبَا لَمْ يُضَارِبُوا الهمزة -
 نفی معلوم لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الهمزة -
 نفی مجهول لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الهمزة -
 نفی تاکید معلوم بِالْزُنَاصِبِ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَا لَنْ يُضَارِبُوا الهمزة -
 نفی تاکید مجهول بِالْزُنَاصِبِ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَا لَنْ يُضَارِبُوا الهمزة -
 امر حاضر معلوم ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتُ
 امر حاضر مجهول لِيُضَارِبَ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الهمزة -
 امر غائب معلوم لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الهمزة -
 امر غائب مجهول لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الهمزة -
 نهي حاضر معلوم لَا تُضَارِبْ لَا تُضَارِبَا لَا تُضَارِبُوا الهمزة -
 نهي حاضر مجهول لَا تُضَارِبْ لَا تُضَارِبَا لَا تُضَارِبُوا الهمزة -
 نهي غائب معلوم لَا يُضَارِبْ لَا يُضَارِبَا لَا يُضَارِبُوا الهمزة -
 نهي غائب مجهول لَا يُضَارِبْ لَا يُضَارِبَا لَا يُضَارِبُوا الهمزة -

باب چهارم از ثلاثی مزید فیہ

التَّصَارُفُ دست درازی کردن در چیز و دست در کاری کردن و برگردیدن -
 صرف صغیر از فعل ثلاثی مزید فیہ از باب تفعیل تَصَارَفَ تَصَارَفَتَا تَصَارَفَتُوا
 فهو متصارت وتصارفت يتصارفان يتصارفون تَصَارُفٌ تَصَارُفَتَانِ تَصَارُفَاتُ

از اسم بکسر اسم مصغر بنا کنند میم را بر حال خود گذاشتند و تا فعل را حذف کرده و فاکر را بر
 حال خود گذاشتند و سیوم جایا ساکنه علامت تصغیر در آوردند و حروف مدغمه را نیز حذف
 نمودند و ما قبل آخر را بر حال خود بگذاشتند و اخیر را نیز از متصرف متصرف و از متصرفه متصرفه
 شد و همچنین است تصغیر اسم مفعول

اسم مفعول - مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفَانِ مُتَصَرِّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجرد معلوم از باب تفعّل لَمْ يَتَصَرَّفْ لَمْ يَتَصَرَّفَا لَمْ يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي مجرد مجهول لَمْ يَتَصَرَّفْ لَمْ يَتَصَرَّفَا لَمْ يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

فعل مضارع نفي معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

فعل مضارع معروف موكّد بالزناصبه لَنْ يَتَصَرَّفَ لَنْ يَتَصَرَّفَا لَنْ يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي مجهول لَنْ يَتَصَرَّفَ لَنْ يَتَصَرَّفَا لَنْ يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر حاضر معروف از باب تفعّل تَصَرَّفْ تَصَرَّفَا تَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

تَصَرَّفَا تَصَرَّفْنَ -

یا نون تاکید ثقیله تَصَرَّفْتَ تَصَرَّفْتُمْ تَصَرَّفْنَا تَصَرَّفْنَ اَنْتُمْ -

امر حاضر مجهول لِتَصَرَّفْ لِتَصَرَّفَا لِتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر غائب معروف لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر غائب مجهول لِيَتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفَا لِيَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي حاضر معروف لَا تَتَصَرَّفْ لَا تَتَصَرَّفَا لَا تَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي حاضر مجهول لَا تَتَصَرَّفْ لَا تَتَصَرَّفَا لَا تَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي غائب معلوم لَا يَتَصَرَّفْ لَا يَتَصَرَّفَا لَا يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

نفي غائب مجهول لَا يَتَصَرَّفْ لَا يَتَصَرَّفَا لَا يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

باب پنجم از ثلاثی مزید فیه

التضارب بسیار یکدیگر را زدن صرف منغیر از ثلاثی مزید فیه میماند

باب تفاعل تَضَارِبُ تَضَارِبُ تَضَارِبُ فَهُوَ مُتَضَارِبٌ وَتُضَوِّبُ يَتَضَارِبُ
تَضَارِبًا فَذَلِكَ مُتَضَارِبٌ لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبْ لَا يَتَضَارِبُ
لَا يَتَضَارِبُ لَنْ يَتَضَارِبَ لَنْ يَتَضَارِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ تَضَارِبٌ لِتَضَارِبِ
لِيَتَضَارِبَ لِيَتَضَارِبَ وَالْمَعْنَى لَا تَتَضَارِبُ لَا تَتَضَارِبُ لَا يَتَضَارِبُ
لَا يَتَضَارِبُ الظُّرُفُ مِنْهُ مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبَانِ بَدَانِكُمْ فَأَنْ تَفْعُلْ وَ
وَتَفَاعُلْ هَرَكَةُ الْيَا مِنْ يَزِيدُ حُرُوفٌ بِأَشَدِّ تَأَوُّدٍ وَذَالُ زَاوِسِينَ وَشِينُ مَعَادٍ
وَضَادُ وَطَاوْنِ اسْتَرْوَا بِأَشَدِّ تَأَوُّدٍ سَاكِنٌ كُنْدُ وَازِجِسْ فَالْكَرْدَانُ وَوَاغَامُ كُنْدُ وَهَرَبَا
كَالْأَوَّلِ سَاكِنٌ بِأَشَدِّ هَمْزَةٍ وَحَلُّ دَرَّازَنْدِشْ دَرَّازَنْدِشْ يَتَرَزَّمُ تَرَزَّمُ
كَوْنِي أَرَزَّمُ يَزَّمُ أَرَزَّمُ وَهَرَبِنْ قِيَاسٌ بِأَشَدِّ وَبَاقِي صِيغَتَا -

صرف کبیر ماضی معروف از باب تفاعل تَضَارِبُ تَضَارِبًا تَضَارِبُوا
تَضَارِبَتْ تَضَارِبَتَا تَضَارِبَتَيْنِ تَضَارِبْتِ تَضَارِبْتِي تَضَارِبْتُمُ تَضَارِبْتُنَّ
تَضَارِبْتُنَّ تَضَارِبْتُنَّ تَضَارِبْتُنَّ وَرَاضِي ابْنِ بَابِ دَوَّحَرِ زَائِدٌ هَاسِتٌ تَاوَالَفَ -
ماضی مجهول تَضَوِّبُ تَضَوِّبًا تَضَوِّبُوا تَضَوِّبَتْ تَضَوِّبْتِي تَضَوِّبْتُنَّ
أَلَمْ تَضَوِّبْ رَاوَزْتَارِبٌ بِنَاكَرْدَنْدِشْ أَوَّلُ الْمَضْرُوعِ كَوْنُ وَفَاعِلُهُ يَزْضَمُ وَازِدٌ بَعْدَ الْفِ عَاقِبُ
شَدَّ مَا قَبْلُشْ مَضْمُونُ الْفِ رَاوَزْتَارِبٌ كَرْدَنْدِشْ قَبْلُ آخِرُ الْكُسُورِ وَآخِرُ الْبِرِّحَالِ خُورْدَنْدِشْ
تَضَوِّبُ شَدَّ -

صرف کبیر فعل مضارع معروف - از باب تفاعل يَتَضَارِبُ
يَتَضَارِبَانِ يَتَضَارِبُونَ أَلَمْ -

فعل مضارع مجهول يَتَضَارِبُ يَتَضَارِبَانِ يَتَضَارِبُونَ أَلَمْ -
اسم فاعل مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبَانِ مُتَضَارِبُونَ أَلَمْ -
اسم مفعول مُتَضَارِبٌ مُتَضَارِبَانِ مُتَضَارِبُونَ أَلَمْ -
نفي جحد معلوم لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبَا لَمْ يَتَضَارِبُوا أَلَمْ -
نفي جحد مجهول لَمْ يَتَضَارِبْ لَمْ يَتَضَارِبَا لَمْ يَتَضَارِبُوا أَلَمْ -

فعل مضارع نفی معلوم لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ
نفی مجهول لا یُضَارِبُ لا یُضَارِبَانِ لا یُضَارِبُونَ الخ -
نفی مؤکد معلوم بالن نا صبه لَنْ یُضَارِبَ لَنْ یُضَارِبَا
لَنْ یُضَارِبُوا الخ -

نفی مؤکد مجهول لَنْ یُضَارِبَ الخ -
امر حاضر معلوم از باب تفاعلُ تَضَارِبُ تَضَارِبَانِ تَضَارِبُونَ
تَضَارِبِي تَضَارِبَانِ تَضَارِبُونَ -

امر حاضر مجهول لِتُضَارِبُ لِتُضَارِبَانِ لِتُضَارِبُوا الخ -
امر غائب معلوم لِیُضَارِبُ لِیُضَارِبَانِ لِیُضَارِبُوا الخ -
امر غائب مجهول لَیُضَارِبَ لَیُضَارِبَانِ لَیُضَارِبُوا الخ -
نفی حاضر معلوم لَا تَضَارِبُ لَا تَضَارِبَانِ لَا تَضَارِبُونَ الخ -
نفی حاضر مجهول لَا تُضَارِبُ الخ -

نفی غائب معلوم لَا یُضَارِبُ لَا یُضَارِبَانِ لَا یُضَارِبُونَ الخ -
نفی غائب مجهول لَا یُضَارِبُ لَا یُضَارِبَانِ لَا یُضَارِبُونَ الخ -

باب ششمار از ثلاثی مزید فیہ

الاکتساب کسب کردن و مال نمودن صرف صغیر ثلاثی مزید
فیہ صحیح از باب افتعال الاکتساب کسب کردن اِکْتَسَبَ یُکْتَسِبُ اِکْتِسَابًا
فَهُوَ مُکْتَسِبٌ وَاکْتَسَبَ یُکْتَسِبُ اِکْتِسَابًا فَذَٰلِكَ مُکْتَسِبٌ لَهُ یُکْتَسِبُ
لَهُ یُکْتَسِبُ لَا یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ لَزِ یُکْتَسِبُ
لِیُکْتَسِبُ لِیُکْتَسِبُ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا تُکْتَسِبُ لَا تُکْتَسِبُ لَا یُکْتَسِبُ لَا یُکْتَسِبُ
الظرف منه مُکْتَسِبٌ الخ - بدانکه تصغیر مصدر این باب خواه معروف باشد یا
مجهول کَسَبًا می آید -

صرف کبیر ماضی معروف از باب اِفتعال اِکْتَسَبَ اِکْتِسَابًا اِکْتَسَبُوا

الْخِ الْكُتْسَبُ كَسْبٌ كَرْدُو حاصل نمود آن یکسر در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر فاعل
بحث اثبات فعل ماضی معروف -

ماضی مجهول الْكُتْسَبُ الْكُتْسِبَا الْكُتْسِبُوا الْخِ در ماضی این باب دو حرف زائد
است الف و تا و طریقه بنائے ماضی مجهول سابقا گذشت -

مضارع معروف از باب اِفْتَعَالُ يَكْتُبُ يَكْتُبَانِ يَكْتُبُونَ الْخِ -
مجهول يَكْتُبُ يَكْتُبَانِ يَكْتُبُونَ الْخِ -

اسم فاعل مُكْتُسَبٌ مُكْتُسِبَانِ مُكْتُسِبُونَ الْخِ -

اسم مفعول مُكْتُسَبٌ مُكْتُسِبَانِ مُكْتُسِبُونَ الْخِ -

نفي جحد معلوم لَمْ يَكْتُبْ لَمْ يَكْتُبَا لَمْ يَكْتُبُوا الْخِ -

مجهول لَمْ يَكْتُبْ لَمْ يَكْتُبَا لَمْ يَكْتُبُوا الْخِ -

فعل مضارع نفي معلوم لَا يَكْتُبُ لَا يَكْتُبَانِ لَا يَكْتُبُونَ الْخِ -

مجهول لَا يَكْتُبُ لَا يَكْتُبَانِ الْخِ -

نفي مؤكد معلوم لَنْ يَكْتُبَ لَنْ يَكْتُبَا لَنْ يَكْتُبُوا الْخِ -

مجهول لَنْ يَكْتُبَ الْخِ -

امر حاضر معلوم اَكْتُبْ اَكْتُبَا اَكْتُبُوا الْخِ اَكْتُبْ اَكْتُبَانِ اَكْتُبُوا الْخِ -

امر حاضر مجهول اَكْتُبْ اَكْتُبَا اَكْتُبُوا الْخِ -

امر غائب معلوم لِيَكْتُبْ لِيَكْتُبَا لِيَكْتُبُوا الْخِ -

مجهول لَا تَكْتُبْ لَا تَكْتُبَا الْخِ -

نهي حاضر معلوم لَا تَكْتُبْ لَا تَكْتُبَا لَا تَكْتُبُوا الْخِ -

مجهول لَا تَكْتُبْ لَا تَكْتُبَا الْخِ -

نهي غائب معلوم لَا يَكْتُبْ لَا يَكْتُبَا لَا يَكْتُبُوا الْخِ -

نهي غائب مجهول لَا يَكْتُبْ لَا يَكْتُبَا الْخِ بدانکه چون عین فعل در باب

اِفْتَعَالُ از آن یازده حرف که در باب تَعَامُلُ ذکر یافته یکے باشد جائز است که تا سے

انفعال را این گردانند و ساکن کرده در میان ارقام کنند پس دو ساکن هم شوند فا و تا بعض
 صرفیان حرکت تا را بجا دهند و در مختصم یختصم اختصا ماً میگویند
 مختصم یختصم یختصا ماً و بعض صرفیان فارالبسب القاء ساکنین حرکت بکسر
 دهند و گویند مختصم یختصم یختصا ماً - همزه وصل از بران حرکت قابضت و
 در اینجا صرف صغیر این باب بنویسند که در شد نوشته آید تسهیلک للمبتدی -
 صرف صغیر - از باب انفعال مختصم یختصم یختصا ماً و مختصا ماً فذلک المختصم
 و مختصم یختصم یختصا ماً فذلک المختصم الامر منه مختصم الهم والنهی عنه لا
 مختصم الهم الطرف منه مختصم الهم این صرف بطرقه اولی است و موافق قاعده
 ثانی را نیست مختصم یختصم یختصا ماً و مختصا ماً فذلک المختصم و مختصم یختصم
 مختصا ماً و مختصا ماً فذلک المختصم الامر منه مختصم والنهی عنه لا
 مختصم الطرف منه مختصم الهم -

باب هفتم از ثلاثی مزید فیه

الانصراف بارتشتن صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب
 انفعال انصرف انصرف انصرفا فافهم انصرف انصرفا فافهم
 فذلک انصرف لم یصرف لا یصرف لا یصرف لن یصرف
 لن یصرف الامر منه انصرف لتصرف لتصرف لتصرف والنهی عنه
 لا تصرف لا تصرف لا یصرف لا یصرف الطرف منه منصرف الهم -
 ماضی معلوم از باب انفعال انصرف انصرفا فافهم انصرفا فافهم
 ماضی مجهول انصرف انصرفا فافهم انصرفا فافهم
 مضارع معلوم یصرف یصرف یصرفان یصرفون الهم -
 مضارع مجهول یصرف یصرف یصرفان یصرفون الهم -
 اسم فاعل منصرف منصرفان منصرفون الهم -
 اسم مفعول منصرف منصرفان منصرفون الهم -

بدانکه ادغام سوائے باب تَفْعِيل و تَفْعُل و اِفْعُل و اِفْعُلْ کفرع
آنهاست بنود اما ادغام اِحْمَار و اِحْمَر و اِقْشَعْر اصلی نیست۔

صرف کبیر فعل ماضی معروف ثلاثی مزید از باب اِفْعَال اِحْمَر
اِحْمَر و اِحْمَرْت و اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا
از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند و هر دو متحرک بود حرکت حرف اولی انداخته در دوم ادغام
کردند اِحْمَرْتَا شد زیرا که هرگاه دو حرف از یک جنس یا قریب المخرج جمع شوند ادغام
خواهند کرد اول را در ثانی جهت نقل تکرار و اجتماع دو حرف بر سه وجه است۔
۱ اول آنکه هر دو متحرک باشند بصورت ادغام جایز است در آن وقت که هر دو
در دو کلمه باشند مثل مَلَأَ سِجَّكُم و اگر در یک کلمه واحد بودند ادغام واجب است مگر در
لحقات دوم آنکه اول ساکن باشد پس ادغام واجب است ضرورتاً سوهم آنکه
ثانی ساکن باشد پس ادغام ممتنع است بسبب حصول خفت از ساکن و تفصیلش در
بیان مضاعف عنقریب می آید ان شاء الله تعالی۔

صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مزید از باب اِفْعَال اِحْمَر
اِحْمَر و اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا اِحْمَرْتَا
حرف اولی را حذف کرده در دوم ادغام کردند اِحْمَرْتَا شد۔

مضارع معلوم یَحْمَرُ یَحْمَرَانِ یَحْمَرُونَ اَلْیَوْمَ۔

مضارع مجهول یَحْمَرُ یَحْمَرَانِ یَحْمَرُونَ اَلْیَوْمَ۔

اسم فاعل مُحْمَرٌ مُحْمَرَانِ مُحْمَرُونَ اَلْیَوْمَ۔

اسم مفعول مُحْمَرٌ مُحْمَرَانِ مُحْمَرُونَ اَلْیَوْمَ صیغه اسم فاعل و اسم مفعول هر دو

در صورت یکسان است لیکن فاعل در اصل مُحْمَرٌ بر کسر با قبل آخر و مفعول در اصل

مُحْمَرٌ بفتح با قبل آخر بود بعد تعلیل هر دو در لفظ واحد یکسان شدند۔

فهی جحد معلوم لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ
لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ لَمْ یَحْمَرْ

لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ وَنَ لَمْ أَحْمَرْ لَمْ أَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ وَ
 واحد مذکر غائب مجزوم و دیگر صیغہ ناعی فعل مضارع مجزوم بسبب جرم اجتماع ساکنین شد
 یعنی هر دو را ساکن شدند پس گاهی سائے دوم را فتحه دادند زیرا که فتحه اخف الحركات است
 لَمْ تَحْمَرْ شد و گاهی کسره بسبب آنکه اصل در تحریک حرف ساکن کسره است زیرا که
 سکون در افعال مجزوم و مبنی کسره است و راستی پس هرگاه سکون در کلمه متبوع شد کسره
 عوض آن اولی است از دیگر حرکات و عدول از آن بدون فیه غیر مستحسن پس لَمْ تَحْمَرْ
 شد و گاهی تک ادغام کردند زیرا که لام دوم ساکن است بسکون غیر لازم و در مثل
 این صورت ادغام جائز است نه واجب الی حریفین باصل لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ
 شد و دیگر صیغ فعل مضارع مجزوم را بهمین طریق قیاس باید کرد و بقا واضح تر میکنم
 که لَمْ تَحْمَرْ کور اصل یحمر و بود و لم هازمه و راول این در آورند و آخر را مجزوم
 کردند چون آخر فعل مضارع مجزوم بسکون عارض شد لهذا بعضی صرفیان تک ادغام
 کردند لَمْ تَحْمَرْ شد و ترارسد که اول را ساکن کرده و دوم ادغام کنی و آخر را حرکت
 کسره و بی آنکه کسره در تحریک ساکن اصل است و گوی لَمْ تَحْمَرْ و ترارسد که
 فتحه اخف الحركات است لَمْ تَحْمَرْ شد و بهمین مطلب باید فهمید لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ
 صیغه واحد مؤنث غائب را و لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ صیغه واحد مذکر را و لَمْ أَحْمَرْ
 لَمْ أَحْمَرْ لَمْ أَحْمَرْ و لَمْ تَحْمَرْ لَمْ تَحْمَرْ صیغه مکمل را.

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ
 نفی مجهول لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ لَا يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ
 نفی فعل مضارع مؤکد بِالزَّائِصِ لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ
 نفی مجهول لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ لَنْ يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ وَلَا يَحْمَرْ

امر حاضر معلوم احمر احمر احمر احمر و احمر احمر احمر
 احمر احمر را از محمر بنا کردند تا حرف مضارع را حذف کردند و آخر را
 مجزوم چون بعد حذف کردن علامت مضارع ساکن ماند و ابتدا بساکن

اسم فاعل مُخَمَّارٌ مُخَمَّارٌ ان مُخَمَّارُونَ انتم -

اسم مفعول مُخَمَّارٌ مُخَمَّارٌ ان مُخَمَّارُونَ انتم یعنی اسم فاعل و اسم مفعول هر صورت یکسان اند و در اصل مختلف اصل مُخَمَّارٌ اسم فاعل مُخَمَّارُونَ اصل اسم مفعول مُخَمَّارُونَ بود -

نفي جحد معلوم لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ و انتم
نفي جحد مجهول لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ لم يُخَمَّارَ و انتم -

نفي فعل مضارع معروف لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ ان لا يُخَمَّارُونَ انتم -
نفي مجهول لا يُخَمَّارُ لا يُخَمَّارُ ان لا يُخَمَّارُونَ انتم -

امر حاضر معلوم اُخَمَّارْ اُخَمَّارْ اُخَمَّارْ اُخَمَّارْ و انتم -
مجهول اُخَمَّارْ اُخَمَّارْ اُخَمَّارْ اُخَمَّارْ و انتم -

امر غائب معلوم ليُخَمَّارْ ليُخَمَّارْ ليُخَمَّارْ ليُخَمَّارْ و انتم -
مجهول ليُخَمَّارْ ليُخَمَّارْ ليُخَمَّارْ ليُخَمَّارْ و انتم -

نهي غائب معلوم لا يُخَمَّارْ لا يُخَمَّارْ لا يُخَمَّارْ و انتم -

نهي غائب مجهول لا يُخَمَّارْ لا يُخَمَّارْ لا يُخَمَّارْ و انتم -

نهي حاضر معلوم لا تُخَمَّارْ لا تُخَمَّارْ لا تُخَمَّارْ و انتم -

مجهول لا تُخَمَّارْ لا تُخَمَّارْ لا تُخَمَّارْ و انتم - اُخَمَّارْ

صیغه واحد مذکر غائب ماضی در اصل اُخَمَّارٌ بود و معروف از یک جنس بهم آمدند هر دو

متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اُخَمَّارٌ شد و اُخَمَّارٌ صیغه امر حاضر در اصل

اُخَمَّارٌ بود بنا کرده شد از اُخَمَّارٌ که در اصل اُخَمَّارٌ بود تا که علامت استقبال بود حذف

کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند اُخَمَّارٌ شد

بسکون آخر آخرش را وقت کردند اُخَمَّارٌ شد بعد از اول را در دوم ادغام کردند و صورت

ادغام در صیغه این باب مثل صیغه باب اُقْبِلْ اُکْرِهْ صیغه راجعیت اسس مشکلی خود

اصل بر آورده تعلیل میباید کرد و اُخَمَّارٌ صیغه ماضی مجهول از اُخَمَّارٌ بنا کردند حرف

نفي معلوم لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

نفي مؤكد معلوم لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

مجهول لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

امر حاضر معلوم استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

مجهول استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

امر غائب معلوم ليستخرج ليستخرجاً الخ -

مجهول ليستخرج ليستخرجاً الخ -

نفي حاضر معلوم لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

مجهول لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

نفي غائب معلوم لا يستخرج لا يستخرجاً الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجاً الخ بداند در ماضی این باب سه حرف

زائده است الف وسین و تا و در استطاع یستطیع - جائز است که

تا استفعال حذف کرده استطاع یستطیع جائز است که استفعال حذف کرده

استطاع یستطیع گویند چنانچه در افصح الکلام وارد شده فما استطاعوا و قالوا یستطیع

پس این افعال را از باب افعال تصور کردن مذموب مروع است و چون از بیان ابواب

ثلاثی مزید فیہ فارغ شدیم در ابواب رباعی مجرّد و مزید فیہ شروع می کنیم پس

بداند فکر رباعی مجرّد آن فعل را گویند که در ماضی و چهار حرف اصلی باشند و آن را

یک باب است -

باب اقل رباعی مجرّد

فَعَلَلَهُ بِوَنَ الدَّ حَرْجَةً وَالِدَ حَرْجٍ غَلَطَانِدُن سَكْ فِرَه بَرَزِين صَرَف صَخِير

فعل رباعی مجرّد از باب فَعَلَلَهُ دَخِرَ يَدُ حَرْجٍ دَخِرَ حَرْجَةً وَدَخِرَ اجَا فَهُوَ

مَدَحُ حَرْجٍ وَدَحِرَ حَرْجٌ يَدُ حَرْجٍ دَحِرَ حَرْجَةً وَدَحِرَ اجَا فَذَاكَ مَدَحُ حَرْجٍ لَمْ يَكُ حَرْجٌ

لَمْ يُدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَ لَا مَرْمَنَهُ دَخَرَجَ
لَتُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُدْ خَرَجَ لَا تُدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَ
لَا يُدْ خَرَجَ الظرف منه مُدْ خَرَجَ مُدْ خَرَجَانِ الْخ -
صرف كبير فعل ماضى معلوم ربا عى مجرد دَخَرَجَ دَخَرَجُوا
دَخَرَجَتْ الْخ -

مجهول دَخَرَجَ دَخَرَجَا دَخَرَجُوا دَخَرَجَتْ الْخ -
مضارع معلوم يُدْ خَرَجَ يُدْ خَرَجَانِ يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
مجهول يُدْ خَرَجَ يُدْ خَرَجَانِ يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
اسم فاعل مُدْ خَرَجَ مُدْ خَرَجَانِ مُدْ خَرَجُونَ الْخ -
اسم مفعول مُدْ خَرَجَ مُدْ خَرَجَانِ مُدْ خَرَجُونَ مُدْ خَرَجَتْ الْخ -
تصغير تصغير اسم فاعل نَكَدَ خَرَجَ نَكَدَ خَرَجَانِ نَكَدَ خَرَجُونَ نَكَدَ خَرَجَتْ الْخ -
باید کرد تصغير اسم مفعول را

صرف كبير نفى جحد ربا عى مجرد انهاب فَعَلَّةٌ لَمْ يُدْ خَرَجَ
لَمْ يُدْ خَرَجَا لَمْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -

مجهول لَمْ يُدْ خَرَجَ لَمْ يُدْ خَرَجَا لَمْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -
نفى معلوم لَا يُدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَانِ لَا يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
مجهول لَا يُدْ خَرَجَ لَا يُدْ خَرَجَانِ لَا يُدْ خَرَجُونَ الْخ -
نفى موكد معلوم لَنْ يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَانِ لَنْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -
مجهول لَنْ يُدْ خَرَجَ لَنْ يُدْ خَرَجَانِ لَنْ يُدْ خَرَجُوا الْخ -
امر حاضر معلوم دَخَرَجَ دَخَرَجَا دَخَرَجُوا الْخ -
مجهول لَتُدْ خَرَجَ لَتُدْ خَرَجَا لَتُدْ خَرَجُوا الْخ -
امر غائب معلوم لِيُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَانِ لِيُدْ خَرَجُوا الْخ -
مجهول لِيُدْ خَرَجَ لِيُدْ خَرَجَانِ لِيُدْ خَرَجُوا الْخ -

مضارع معلوم یُتَدَّ حَرْجٌ یُتَدَّ حَرْجَانِ یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

مجهول یُتَدَّ حَرْجٌ یُتَدَّ حَرْجَانِ یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

اسم فاعل مُتَدَّ حَرْجٌ مُتَدَّ حَرْجَانِ مُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

اسم مفعول مُتَدَّ حَرْجٌ مُتَدَّ حَرْجَانِ مُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

نفي جحد معلوم لَمْ یُتَدَّ حَرْجٌ لَمْ یُتَدَّ حَرْجَانِ لَمْ یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

مجهول لَمْ یُتَدَّ حَرْجٌ لَمْ یُتَدَّ حَرْجَانِ لَمْ یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

نفي معلوم لَا یُتَدَّ حَرْجٌ لَا یُتَدَّ حَرْجَانِ لَا یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

مجهول لَا یُتَدَّ حَرْجٌ لَا یُتَدَّ حَرْجَانِ لَا یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

نفي مؤکد معلوم بِالنَّ نَاصِبُهُ لَنْ یُتَدَّ حَرْجٌ لَنْ یُتَدَّ حَرْجَانِ لَنْ یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

لَنْ یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

مجهول لَنْ یُتَدَّ حَرْجٌ لَنْ یُتَدَّ حَرْجَانِ لَنْ یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

امر حاضر معلوم تَدَّ حَرْجٌ تَدَّ حَرْجَانِ تَدَّ حَرْجُونَ الخ -

امر حاضر مجهول لِتَدَّ حَرْجٌ لِتَدَّ حَرْجَانِ الخ -

امر غائب معلوم لَیُتَدَّ حَرْجٌ لَیُتَدَّ حَرْجَانِ لَیُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

مجهول لَیُتَدَّ حَرْجٌ لَیُتَدَّ حَرْجَانِ الخ -

نهی حاضر معلوم لَا تَدَّ حَرْجٌ لَا تَدَّ حَرْجَانِ لَا تَدَّ حَرْجُونَ الخ -

مجهول لَا تَدَّ حَرْجٌ لَا تَدَّ حَرْجَانِ الخ -

نهی غائب معلوم لَا یُتَدَّ حَرْجٌ لَا یُتَدَّ حَرْجَانِ لَا یُتَدَّ حَرْجُونَ الخ -

نهی غائب مجهول لَا یُتَدَّ حَرْجٌ لَا یُتَدَّ حَرْجَانِ الخ - بدل نکر

در ماضی این باب یک حرف زائد است و ملحق یُتَدَّ حَرْجٌ - هفت باب انداؤل

چون تَجَلَّبَبَ رَمَّ تَقَلَّیْسُ سَمَّ تَمَسَّکُنْ چَہَامُ تَجَوَّرَبَ یَغْمُ تَسَرَّیْلُ

ششم تَشِیْطُنْ هفتم تَقَلَّیْسُ تَصِیْرُ اسم فاعل از مُتَدَّ حَرْجٌ دُحِیْرُ حَرْجٌ و از

مُتَدَّ حَرْجَةٍ دُحِیْرَجَةٍ آید

ماثوم از رباعی مزید فیہ

الآخر نجما انوه شدن و در شین ستارگان بر آسمان صرف صغیر فعل
رباعی مزید فیہ از باب افعیال آخر نجم یخر نجم آخر نجما ما فهو
مخر نجم و آخر نجم یخر نجم آخر نجما ما فذاک مخر نجم لم یخر نجم
لا یخر نجم لا یخر نجم لن یخر نجم الامر منه آخر نجم لیس یخر نجم
لیخر نجم و النہی عنہ لا یخر نجم لا یخر نجم لا یخر نجم الظرف
منہ مخر نجم مخر نجمان مخر نجمات -

صرف کبیر فعل ماضی معروف آخر نجم آخر نجمان آخر نجموا
آخر نجمت آخر نجمتا آخر نجمون انہ -

ماضی مجهول آخر نجم آخر نجمان آخر نجموا انہ -

مضارع معلوم یخر نجم یخر نجمان یخر نجمون انہ -

مجهول یخر نجم یخر نجمان یخر نجمون انہ -

اسم فاعل مخر نجم مخر نجمان مخر نجمون انہ -

اسم مفعول مخر نجم مخر نجمان مخر نجمون انہ -

نفي جحد معلوم لم یخر نجم لم یخر نجمان انہ -

مجهول لم یخر نجم لم یخر نجمان انہ -

نفي معلوم لا یخر نجم لا یخر نجمان انہ -

مجهول لا یخر نجم لا یخر نجمان انہ -

نفي مؤکد معلوم کن یخر نجم کن یخر نجمان کن یخر نجموا انہ -

مجهول کن یخر نجم کن یخر نجمان کن یخر نجموا انہ -

امر حاضر معلوم اخرج نجم اخرج نجمان اخرج نجموا انہ -

مجهول لیخر نجم لیخر نجمان لیخر نجموا انہ -

امر غائب معلوم لیخر نجم لیخر نجمان لیخر نجموا انہ -

لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ لَمْ تَقْرَأْ
 مجزوم و آخرات می ازین باب سه وجه جائز است چنانکه سابقا گذشت -
 نفی جحد مجهول لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ لَمْ يُقْرَأْ
 نفی فعل مضارع معروف لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ
 مجهول لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ لَا يَقْرَأُ
 نفی مؤکد معلوم لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ
 مجهول لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ لَنْ يُقْرَأَ
 امر حاضر معلوم فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ
 بانون تاکید ثقیله فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ فَرِّقْ
 مجهول لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ
 امر غائب معلوم لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ
 مجهول لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ لِيُقْرَأْ
 نفی حاضر معلوم لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ
 مجهول لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ
 نفی غائب معلوم لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ
 مجهول لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ لَا يَقْرَأْ
 بیان کرده می شود سهیلا للمبتدئ می -

(۱) چون از دو حرف متجانس یا متقارب حرف اول ساکن باشد و دوم ادغام سازند خواه در یک کلمه باشد چون قَرَوَمَدَّ وَعَبَدْتُ ثُمَّ خواه در دو کلمه چون وَصَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ وَعَاثُوا وَيُجِيبُونَ مگر آنکه اول مرده باشد چون فِي يَوْمٍ که در اینجا ادغام نمایند -

(۲) اگر هر دو متحرک باشند در یک کلمه و یا قبل اول متحرک حرف اول را ساکن کرده در دوم ادغام نمایند چون قَرَوَمَةً مگر آنکه اسم متحرک الیهین نباشد چون

وَمَدَّ اسْتَوْهَمِيكَ تَصِيرُ مَدَّ وَهَمَّ دُنَيْدُ جَمْعُ كَبِيرُ مَدَّ نِي مَوْنَتُ
فعل التفضيل وَمَدَّ يَاتُ جمع مَدَّ است -

صوت کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد مضاعف
از باب نَصَرَ تَصِيرُ مَدَّ مَدَّ مَدَّ وَامَدَّتْ مَدَّ تَامَدَتْ دُنَ مَدَّ دَتَّ
انچه در صَدَّ او غام شد چنانکه در فَرَّ و در مَدَّ دُنَ او غام ممکن نشد چنانچه در
فَرَّ دُنَ گفته شد -

ماضی مجهول مَدَّ مَدَّ مَدَّ وَاآتَمَّ
فعل مزارع معروف يَمَدُّ يَمَدُّ يَمَدُّ وَاآتَمَّ
انچه يَمَدُّ در اصل يَمَدُّ بود حرکت حرف اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد از او غام
کردند و در يَمَدُّ دُنَ او غام نشد زیرا که در مَدَّ دُنَ نشد -

مضارع مجهول يَمَدُّ يَمَدُّ يَمَدُّ وَاآتَمَّ
اسم فاعل مَادَّ مَادَّان مَادَّوْنَ وَاآتَمَّ

اسم مفعول مَمَدُّ مَمَدُّ وَاآتَمَّ وَاآتَمَّ -

نفي جحد معلوم لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ
لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ وَاآتَمَّ -

نفي جحد مجهول لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ لَمْ يَمَدَّ وَاآتَمَّ -

نفي فعل مضارع معروف لَا يَمَدُّ لَا يَمَدُّ لَا يَمَدُّ وَاآتَمَّ -

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَمَدُّ لَا يَمَدُّ لَا يَمَدُّ وَاآتَمَّ -

نفي تأكيد بلي معروف بِالزَّيْنِ نَصَبُهُ لَنْ يَمَدَّ لَنْ يَمَدَّ لَنْ يَمَدَّ وَاآتَمَّ -

نفي تأكيد مجهول لَنْ يَمَدَّ لَنْ يَمَدَّ لَنْ يَمَدَّ وَاآتَمَّ -

امر حاضر معروف مَدَّ مَدَّ مَدَّ مَدَّ مَدَّ وَاآتَمَّ

أَمَدُّ دُنَ مَدَّ در اصل أَمَدُّ بود و حرف اصلی از یک جنس و در یک جا بهم آمدند بما قبل

آنها حرف صحیح ساکن حرکت حرف اولی نقل کرده بما قبل دادند و چون حاجت

اسم مفعول - مَبْرُودٌ مَبْرُودَانِ مَبْرُودُونَ الخ -
 نفی جحد معلوم لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ الخ -
 لَمْ تَبْرَ لَمْ تَبْرَ لَمْ تَبْرَ لَمْ تَبْرَ لَمْ تَبْرَ الخ -
 مجهول لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ لَمْ يَبْرَ الخ -
 نفی معلوم لَا يَبْرَ لَا يَبْرَانِ لَا يَبْرُونَ لَا تَبْرَانِ الخ -
 نفی مجهول لَا يَبْرَ لَا يَبْرَانِ لَا يَبْرُونَ الخ -
 نفی تاکید بالن ناصبه لَنْ يَبْرَ لَنْ يَبْرَانِ لَنْ يَبْرُونَ الخ -
 مجهول لَنْ يَبْرَ لَنْ يَبْرَانِ لَنْ يَبْرُونَ الخ -
 امر حاضر معلوم يَبْرُ يَبْرَانِ يَبْرُونَ الخ -
 امر حاضر مجهول لَيَبْرُ لَيَبْرَانِ لَيَبْرُونَ الخ -
 امر غائب معلوم لَيَبْرُ لَيَبْرَانِ لَيَبْرُونَ الخ -
 امر غائب مجهول لَيَبْرُ لَيَبْرَانِ لَيَبْرُونَ الخ -
 نفی حاضر معلوم لَا يَبْرُ لَا يَبْرَانِ لَا يَبْرُونَ الخ -
 مجهول لَا يَبْرُ لَا يَبْرَانِ لَا يَبْرُونَ الخ -
 نفی غائب معلوم لَا يَبْرُ لَا يَبْرَانِ لَا يَبْرُونَ الخ -
 مجهول لَا يَبْرُ لَا يَبْرَانِ لَا يَبْرُونَ الخ -
 يَفْرُ وَيَبْرُ يَفْرُ سَهْ وجه جاز است زیرا که ضم باب مَدَّ يَمُدُّ برای مرافقت
 عین مستقبل بود چون دین و باب عین مستقبل مفتوح یا کسور بود لهذا ضم ماقط
 شد مضاعف ازین سه باب اصول آمده از باب مَنَعَ يَمْنَعُ وَ حَسِبَ
 يَحْسِبُ مطلقاً نیامده و از باب شَكَوْتُ يَشْكُرُ فَمَ نِامده گردد لفظ حَتَّ يَحْتَبُ
 وَ كَتَّ يَلُكُّ لَبَّاءُ فَهُوَ كَيْبُكُ و این هر دو مانند مَدَّ يَمُدُّ خوانده میشود پس حاجت
 نوشتن آنها نیست مضاعف از سیزده باب آمده و فوق بدان در استعمال اِلِ
 زبان نشنیده چنانچه در اینجا ذکر کرده آید -

باب افعال از مضاعف

چون اَلَمْ يَدَّ اِدُّ در کردن صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف
 از باب افعال اَمَدَّ يَمُدُّ اَمْدًا وَاُمْدًا اَمْدًا اِذَا اَقْدَاكَ
 مُمْدًا لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ
 يَمُدُّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ اَمْرٌ مِنْهُ اَمِدَّ اَمِدَّ اَمِدَّ اَمِدَّ اَمِدَّ اَمِدَّ اَمِدَّ
 لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ
 لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ
 صیغ برقیاس مَدَّ يَمُدُّ باید فهمید.

صرف کبیر فعل ماضی معروف مضاعف از باب افعال اَمَدَّ اَمَدَّ
 اَمَدَّ وَاَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ
 اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ اَمَدَّتْ
 مسطور توان خواند.

باب دوم از ثلاثی مزید فیه از مضاعف

باب تَفْعِيلٌ چون التَّقْلِيلُ اندک اندک انداختن صرف صغیر فعل ثلاثی
 مزید فیه مضاعف قَلَّ يَقِلُّ تَقْلِيلًا فَهَوُ مُقِلُّ الْأَمْرُ مِنْهُ
 قِلٌّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُقِلُّ درین باب اوغام متمنع است زیرا که یک اوغام در
 اصل این باب است پس اوغام دیگر متمنع باشد و همچنین در باب تَفْعُّلٌ وَاِفْعِلَالٌ
 وَاِفْعِيلَالٌ اوغام متمنع است این همه بابها صحیح بر اصل خود اند.

باب سوم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

ان باب مُفَاعَلَةٌ چون الْمُجَابَّةُ وَالْحَبَابُ بَايَكُ يَكُونُ وَتِي كَرْدَن صرف
 صغیر از باب مُفَاعَلَةٌ حَابَّ يُحَابُّ مُجَابَّةً وَحِبَابًا فَهُوَ مُحَابَّبٌ وَحَوَّتٌ
 يُحَابَّبُ مُحَابَّبَةً وَحِبَابًا فَذَلِكَ مُحَابَّبٌ لَمْ يُحَابَّبْ لَمْ يُحَابَّبْ

از باب افعال چون اَنَسَدَ دُهندن صرف صغیر از باب
 اِنْفَعَال اَنَسَدَ يَنْسَدُ اَنَسَدًا فَهُوَ مُنْسَدٌ وَاُنْسَدَ يَنْسَدُ اِنْسَدًا
 فَذَاكَ مُنْسَدٌ لَمْ يَنْسَدَ لَمْ يَنْسَبْ لَمْ يَنْسَبْ دُكَمْ يَنْسَبْ لَمْ يَنْسَبْ
 لَمْ يَنْسَبْ دُ لَا يَنْسَبْ لَا يَنْسَبْ لَنْ يَنْسَبْ لَنْ يَنْسَبْ الْأَمْرُ مِنْهُ اِنْسَدَ
 اِنْسَدًا اِنْسَدَ دُ لِنَسَدَ لِنَسَدَ لِنَسَدَ دُ لِنَسَدَ لِنَسَدَ لِنَسَدَ
 لِنَسَدَ لِنَسَدَ لِنَسَدَ دُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَنْسَبْ لَا تَنْسَبْ لَا تَنْسَبْ دُ
 لَا تَنْسَبْ لَا تَنْسَبْ لَا تَنْسَبْ دُ لَا يَنْسَبْ لَا يَنْسَبْ لَا يَنْسَبْ دُ لَا يَنْسَبْ
 لَا يَنْسَبْ لَا يَنْسَبْ دُ الظرف منه مُنْسَدٌ اَنْخِ اَوْفَامِ اَيْنَ بَابِ رَابِعُ بَابِ

ما سبق قياس باید کرد -

باب هشتم از ثلاثی مزید فيه مضاعف

از باب استفعال چون اَلِاسْتَمَدَ اَدْمَدُوهُ سَتَن صرف صغیر از باب
 اِسْتِفْعَالِ اِسْتَمَدَ يَسْتَمِدُّ اِسْتَمَدًا فَهُوَ مُسْتَمِدٌّ وَاُسْتَمَدَ يَسْتَمِدُّ اُسْتَمَدًا
 فَذَاكَ مُسْتَمِدٌّ لَمْ يَسْتَمِدَّ لَمْ يَسْتَمِدَّ لَمْ يَسْتَمِدَّ دُ لَمْ يَسْتَمِدَّ لَمْ يَسْتَمِدَّ
 لَا يَسْتَمِدُّ لَا يَسْتَمِدُّ لَنْ يَسْتَمِدَّ الْأَمْرُ مِنْهُ اِسْتَمَدَ اِسْتَمَدًا اِسْتَمَدَ دُ
 لِسْتَمَدَ لِسْتَمَدَ لِسْتَمَدَ دُ لِسْتَمَدَ لِسْتَمَدَ لِسْتَمَدَ
 لِسْتَمَدَ دُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَسْتَمِدَّ لَا تَسْتَمِدَّ لَا تَسْتَمِدَّ دُ لَا تَسْتَمِدَّ لَا
 تَسْتَمِدَّ لَا تَسْتَمِدَّ دُ لَا يَسْتَمِدَّ لَا يَسْتَمِدَّ لَا يَسْتَمِدَّ دُ لَا يَسْتَمِدَّ لَا يَسْتَمِدَّ
 لَا يَسْتَمِدَّ دُ الظرف منه مُسْتَمِدٌّ اَنْخِ -

باب نهم از رباعی مجرد مضاعف

چون الزَّلْزَلَةُ وَالزَّلْزَالُ سَخَتْ جَنَابَيْنِ زَلْزَلٌ يَزْلُكُ زَلْزَلَةٌ وَزَلْزَالٌ فَهُوَ
 مُزْلَزِلٌ اَنْخِ این باب در عدم ادغام همه و جوه مثل هم است -

باب دهم از رباعی مجرد مضاعف

چون الزَّلْزَلُ جَنَابَيْنِ تَزْلُكُ تَزْلُكٌ تَزْلُكٌ فَهُوَ مُتَزَلِّكٌ اَنْخِ

الامر منه ان لنؤمن ليا من ليؤمن والنهي عنه لا تأمن لا تؤمن لا تأمن
لا يؤمن الطرف منه ما من ما منان ما من ومؤمن ولا له منه مؤمن
مؤمنان ما من ومؤمن مؤمنه مؤمنان ما من ومؤمنه مؤمنان
ما من ومؤمن فعل التفضيل منه امن امنان امنون او من
والمؤنث منه امنى امنيان امنية امن وامين تعليلات صيغ اين باب
بقياس باب از ريار سر بايد فهميد و صرف كبير ب قياس باب علم يعلم

باب چهارم مهجوز الفاء

از باب منع ينعم ارح يا رخ ارحا فهو ارح وارخ يورخ ارحا فذك ما روخ
الم صرف كبير و صغیر این باب بر قياس منع ينعم بايد خواند.

باب پنجم ثلاثي مجرد مهجوز الفاء

از باب شرفت يشرف من الادب موطن ادب يا دب ادبافو ادیب
و ادب به يود دب به ادبافذ لك ماد دب به لم يا دب لم يود دب به لا
يا دب لا يود دب به لن يا دب لن يود دب به الامر منه اود دب لتود دب
بك ليا دب ليود دب به والنهي عنه لا تد دب لا تود دب لا يا دب
لا يود دب به الطرف منه ماد دب ما دبان ماد دب ومؤيد دب والاله
منه مد دب مد دبان ماد دب ومؤيد دب مد دب مد دبان ماد دب
و مؤيد به مد دب مد دبان ماد دب ومؤيد دب ومؤيد به فعل
التفضيل منه ادب ادبان ادبوت ادب و ادب دب والمؤنث منه
ادبي ادبيان ادبيات ادب و ادبي صرف كبير این باب مانند شرفت يشرف
وتعليلات مانند امر يا سر بايد فهميد.

باب افعال از مهجوز الفاء

چون الايمان گردين و اين گروانيدن امن يؤمن ايمانا فهو مؤمن
واؤمن يؤمن ايمانا فذك مؤمن لم يؤمن لم يؤمن لا يؤمن لا يؤمن

لَنْ تُؤْمِنَ لَنْ يُؤْمِنَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَمِنْ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
لَا تُؤْمِنَ لَا تُؤْمِنَ لَا يُؤْمِنُ الظُّوْفُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ أَلَمْ يَأْمِنْ رَسَالُ مَنْ
بود و همزه بهم آمد اول مفتوح ثانی ساکن واجب شد قلب دوم بالف آمن شد و در
ایما نا همزه ثانی بیابدل شد زیرا که در یک جا و همزه جمع شدند اول مکسور ثانی ساکن
پس لازم آمد ثانی را بیابدل کردن ضابطه اش سابقا گذشت و در یؤمِن و مؤمِن
قلب همزه بر او جاز است نه واجب اُؤْمِن و اُؤْمِن بود و همزه جمع شدند
اول مضموم ثانی ساکن ثانی را بر او بدل نمودند اُؤْمِن شد.

باب تفعیل از مهموز الفاء

الْتَّادِيْبُ اب آموختن و تعزیر کردن اَدَبٌ يُؤَدِّبُ تَادِيْبًا فَمُهْیُ مُؤَدِّبٌ وَادِّبْ
يُؤَدِّبُ تَادِيْبًا فَذَلِكَ مُؤَدِّبٌ این باب در عدم اعلال باشد صحیح است.

باب مفاعلة از مهموز الفاء

الْمُوَاخَذَةُ گرفتار شدن أَخَذَ يُؤْخَذُ مُوَاخَذَةٌ فَهُوَ مُوَاخِذٌ وَ أُؤْخَذُ
يُؤْخَذُ مُوَاخِذَةٌ فَذَلِكَ مُوَاخِذٌ أَلَمْ -

باب تفعّل از مهموز الفاء

الْتَّادِيْبُ باب شدن تَادِيْبٌ يَتَادَّبُ تَادِيْبًا فَهُوَ مُتَادِّبٌ أَلَمْ -

باب تفاعل از مهموز الفاء

الْتَّائِسُ انس گرفتن تَائِسٌ يَتَائِسُ تَائِسًا فَهُوَ مُتَائِسٌ أَلَمْ -

باب افتعال از مهموز الفاء

الْإِيْتِمَانُ ائمن شدن و امانت کسی گرفتن اِئْتَمَنَ يَأْتِمُنُ اِئْتِمَانًا فَهُوَ مُؤْتِمِنٌ وَ
أُؤْتِمِنُ يُؤْتِمِنُ اِئْتِمَانًا فَذَلِكَ مُؤْتِمِنٌ و صامی و امر حاضر و مصدر این باب قاعده
اِئْتِمَانٌ جاری شد یعنی اِئْتِمِنُ اِئْتِمِنَ و اِلِی یَقْنُ اِئْتِمِنُ و اِلِی اِئْتِمَانًا اِئْتِمَانًا
بود و همزه جمع شدند اول مکسور ثانی ساکن ثانی را بیابدل کردند و جوباً و مضامنی مجهول
قاعده اُؤْتِمِنُ يَأْتِمِنُ اِئْتِمِنُ بود همزه منفروده ساکنه را بالف بدل کردند جوازا و

از باب ضَرْبَ يَضْرِبُ چون اَلْهَنَّا گوارید و هم شدن هَنَّا يَهْنِي فَمَوْهَانِي
وَهْنِي يَهْنَاهُنَّ اَفْذَاكَ صَهْنُوْهُ اَلَمْ - دین باب چهار لغت آمده دیگر آمده یک
نَصْرَ يَنْصُرُ و مَمْنَعٌ يَمْنَعُ سوم عَلِمَ يَعْلَمُ چهارم تَشَارَفَ يَتَشَارَفُ بد آنکه در
مهموز اللام در اکثر صیغ قاعده بین بین جار است و در واحد ماضی مجهول چون قَرِئْتُ
قاعده میوز و در امر و سائر صیغ مضارع مجزوم قاعده همزه منفردة ساکنه و استخراج
تعلیلات بر وزن مبتدی است.

مهموز اللام

از باب عَلِمَ يَعْلَمُ چون اَلصَّدَقُ زَنَكَ رَدَن صِدِّي يَصْدِي صِدْءٌ
فَمَوْ صَادِءٌ وَ صِدِّي يَصْدِي صِدْءٌ اَفْذَاكَ مَصْدُوْءٌ اَلَمْ -

مهموز اللام

از باب مَنَعَ يَمْنَعُ چون اَلْقُرْءَةُ و الْقِرَاءَةُ خواندن قَرَأَ يَقْرَأُ قِرَاءَةً و قِرَاءَةً
فَمَوْ قَارِيٌّ و قَرِئْتُ يَقْرَأُ قِرَاءَةً قَدْ اَلَمْ مَقْرُوْءٌ اَلَمْ -

مهموز اللام

از باب تَشَرَّفَ يَتَشَرَّفُ چون اَلْجُرْءَةُ و لِيَرَّ شَدَن جَرَأُ يَجْرَأُ جُرْءَةً فَمَوْ جَرِيٌّ و جَرِيٌّ اَلَمْ

مهموز اللام

از باب نَصَرَ يَنْصُرُ چون عَبَايَعًا لیکن مهموز اللام از باب حَسِبَ يَحْسِبُ یافته
نشده باب فعال از باب مهموز اللام چون اَلْبَرَاءَةُ بری ساختن اَبْرَأْتُ اَبْرَاءَةً فَمَوْ
مُبَرِّئٌ باب مفاعلة از مهموز اللام چون اَلْمُبَارَاةُ با یکدیگر شدن بَارَأْتُ اَبْرَاءَةً
مُبَارَاةً فَمَوْ مُبَارِئٌ باب تفعیل از مهموز اللام چون اَلتَّبْرِئَةُ بری کردن تَبَرَّأْتُ
تَبَرُّؤَةً فَمَوْ تَبَرِّئٌ باب تفعُّل از مهموز اللام چون اَلتَّبَرُّاءَةُ بری شدن تَبَرَّأْتُ تَبَرُّاءَةً
فَمَوْ تَبَرِّئٌ اَلَمْ باب تفاعل از مهموز اللام چون اَلتَّبَارَاةُ جفا کردن اَلتَّبَارَاةُ
يَتَبَارَعُونَ تَبَارَعًا اَلَمْ باب افتعال از مهموز اللام چون اَلْجُتْرَاءَةُ دیری کردن
اَجْتَرْتُ اَجْتِرَاءً اَلَمْ -

وَأَعِدُّوْا عِدَّتْكُمْ وَأَوْعِدُوا عِدَّاتِكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا عَذَابٌ
مُؤَلِمٌ لِّمَنْ هُوَ أَهْلٌ ۚ

مستقبل مجهول يُؤْعِدُ يُؤْعِدَانِ يُؤْعِدُونَ نون تَوْعِدُ تَوْعِدَانِ
يُؤْعِدْنَ النحدر يُؤْعِدُ مجهول واورا حذف نکر وند زیراکه کسره بیفتاد ودر ظلیک
یَوْمَ الدِّينِ نیز واورا بیفتاد زیرا که یَوْمَ الدِّینِ فعل نیست یا آنکه این کسره
عارضی است ودر حذف کسره اصلی شرط است۔

اسم فاعل وَأَعِدُّوْا عِدَّتْكُمْ وَأَوْعِدُوا عِدَّاتِكُمْ وَأَعِدُّوْا عِدَّتْكُمْ
اسم مفعول مَوْعِدُ مَوْعِدَانِ مَوْعِدُونَ مَوْعِدَةٌ مَوْعِدَتَانِ مَوْعِدَتُونَ
نفي جحد معلوم لَمْ يَعِْدْ لَمْ يَعِْدَا لَمْ يَعِْدُوا لَمْ يَعِْدَا لَمْ يَعِْدُوا لَمْ يَعِْدَا
لَمْ يَعِْدَا لَمْ يَعِْدُوا لَمْ يَعِْدِي لَمْ يَعِْدَا لَمْ يَعِْدْنَ لَمْ يَعِْدَا لَمْ يَعِْدْنَ
در اصل لَمْ يُؤْعِدْ بود واورا قعشد ودر میان یاء مفتوحه وکسره لازم فاورا حذف
کردند و حال لَمْ يَعِْدُوا شریطه چنان است که در محکم دانسته شد۔

نفي جحد مجهول لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدَا لَمْ يُوْعِدُوا لَمْ يُوْعِدَا لَمْ يُوْعِدُوا
نفي معلوم لَا يَعِْدْ لَا يَعِْدَانِ لَا يَعِْدُونَ لَا يَعِْدَا لَا يَعِْدُونَ لَا يَعِْدْنَ
النحرا ملال این صیغ را بر مثبت مضارع معروف قیاس باید کرد۔

فعل نفي مجهول لَا يُؤْعِدْ لَا يُؤْعِدَانِ لَا يُؤْعِدُونَ لَا يُؤْعِدَا لَا يُؤْعِدُونَ
فعل نفي مؤکد معلوم لَنْ يَعِْدَ لَنْ يَعِْدَا لَنْ يَعِْدُوا لَنْ يَعِْدَا لَنْ يَعِْدُوا
فعل نفي مؤکد مجهول لَنْ يُوْعِدَ لَنْ يُوْعِدَا لَنْ يُوْعِدُوا لَنْ يُوْعِدَا لَنْ يُوْعِدُوا
فعل امر حاضر معلوم عِدَّ عِدَا عِدِّي عِدَا عِدِّي عِدُّوْا عِدَّتْكُمْ
در اصل اَوْعِدْ بود واورا از جهت موافقت مضارع کردند بعد از آن همزه را که
برائے تعذرا ابتدا بسکون آورده بودند چون ابتداء بسکون نمانده همزه را نیز حذف
نمودند عِدَّ شد بدانکه در اَوْعِدْ قیاس از دوئے نظر بسوی لفظ مقتضی آن
بود که واورا قعشد کسره یا شود چون اِجْعِدْ اما چون امر فرع فعل مضارع است لهذا

رعایت حرف حلق نکردند زیرا که فتح برائے حرف حلق قیاسی نیست بلکه سماعی است
و علامات دیگر صیغ بقیاس صیغ وَعَدَّ یَعِدُّ بوده است امر حاضر معلوم
ضَمُّ ضَعَا ضَعُوًّا ضَعْفُ ضَعْفُنْ ضَعْمٌ ضَعْمٌ ضَعْمٌ ضَعْمٌ ضَعْمٌ ضَعْمٌ
موافقت باب حذف کردند و همزه که بجهت تعدی ابتدا بسکون آورده بودند چون ابتدا
بسکون ننهادند و این حرف ساختند ضَعْمٌ شد -

بانون تاکید ثقیله ضَعْنٌ ضَعَانٌ ضَعْنٌ ضَعْنٌ ضَعْنٌ ضَعْنٌ
بانون تاکید خفیفه ضَعْنٌ ضَعْنٌ ضَعْنٌ ضَعْنٌ -

امر حاضر مجهول لَتَوْضَمَ لَتَوْضَمًا بر اصل خود است -

مثال و اوی از باب حَسِبَ یَحْسِبُونَ الْوَرْمُ آمَسِدَنَ وَرِمٌ وَرِمًا
فَهُوَ وَارِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ
لَنْ یُورَمَ الْأَمْرُ مِنْهُ لَیُورَمَ لَیُورَمَ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ
لَا یُورَمُ الظُّوفُ مِنْهُ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ
مِیْرَمَانِ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ
مِیْرَمَانِ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ
أَوْرَمَانِ أَوْرَمُونَ أَوْرَمٌ وَأَوْرِمٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ وَوَرِمٌ وَوَرِمَانِ وَوَرِمَاتٌ
وَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ وَوَرِمٌ
وَاحِدٌ كَالْوَرَمِ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ مَوْرِمٌ
مِیْرَمَانِ غَیْرُهُ مِثَالُ وَاوِی از باب تَعَرَّفَ یَتَعَرَّفُونَ الْوَسْمُ
وَالْوَسَامَةُ حَسَنٌ وَارْشَدَنَ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ
وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ وَوَسْمٌ
لَا یُوسَمُ بِهِ لَنْ یُوسَمَ بِهِ الْأَمْرُ مِنْهُ أَوْسَمٌ لَیُوسَمَ بِهِ
وَالشَّیْءُ عَنْهُ لَا تَوْسَمُ لَا تَوْسَمُ بِكَ لَا یُوسَمُ بِهِ الظُّوفُ مِنْهُ مَوْسَمٌ
مَوْسَمَانِ مَوْسَمٌ مَوْسَمٌ مَوْسَمٌ مَوْسَمٌ مَوْسَمٌ مَوْسَمٌ

لَا يُسْتَبْرَأُ أَذْكَ مُسْتَبْرَأٌ لَمْ يُسْتَبْرَأْ لَا يُسْتَبْرَأُ لَا يُسْتَبْرَأُ لَنْ
 يُسْتَبْرَأَ لَنْ يُسْتَبْرَأَ الْأَمْرُ مِنْهُ اسْتَبْرَأَ لَيْسَتْ بِكَ لَيْسَتْ بِكَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تَسْتَبْرَأُ لَا تَسْتَبْرَأُ لَا تَسْتَبْرَأُ الظُّرْفُ مِنْهُ مُسْتَبْرَأٌ الْحَمْلُ

ابواب مَعْتَلُ الْعَيْنِ

اجوف واوی از باب نصر ینصر القول گفتن قَالَ يَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ
 وَقِيلَ يُقَالُ قَوْلًا أَذْكَ مَقُولٌ لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُلْ لَا يَقُولُ لَا يُقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ
 يُقَالَ الْأَمْرُ مِنْهُ قُلْ لِقُلْ لِقُلْ لِقُلْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَقُلْ لَا يَقُلْ لَا يَقُلْ الظُّرْفُ
 مِنْهُ مَقَالٌ مَقَالَانِ مَقَائِلٌ وَمُقِيلٌ وَالْإِلَاحَةُ مِنْهُ مَقُولٌ مَقُولَانِ
 مَقَاوِلٌ وَمُقِيلٌ مَقُولَةٌ مَقَاوِلٌ وَمُقِيلَةٌ مَقَاوِلٌ مَقَاوِلٌ
 مَقَاوِيلٌ وَمُقِيلٌ وَمُقِيلَةٌ أَفْعَلَ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَقُولُ أَقُولَانِ أَقُولُزْ أَقُولُ
 أَقِيلُ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ قَوْلٌ قَوْلِيَانِ قَوْلِيَاتٌ قَوْلٌ وَقَوْلِيٌّ بِدَانِكَ اجوف واوی از
 سی باب آمده اند نصر وضارب وسمع چنانکه بیاید مَقَالٌ صیغه واحد مذکر اسم ظرف در
 اصل مَقُولٌ بود و او متحرک ماقبل او حرف صمیم ساکن حرکت و او را نقل کرده بماقبل دادند
 و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن و او را بالف کردند مَقَالٌ شد و بحال
 جمع تکسیر مَقَالٌ است مَقَالٌ اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رو
 کردند بسوی اصلش که مَقُولٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف
 جمع تکسیر را آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَقَاوِلٌ شد و مُقِيلٌ تصغیر
 مَقَالٌ است مَقَالٌ اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند رو نمودند باصلش که
 مَقُولٌ بود حرف اول را ضم کردند و ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر را آوردند حرفیکه مابعد
 یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد اقام مُقِيلٌ شد و مُقِيلَةٌ تصغیر مَقُولَةٍ صیغه واحد
 مؤنث اسم آله است و مَقَاوِيلٌ جمع تکسیر آن و أَقَاوِلٌ جمع تکسیر أَقُولٌ صیغه واحد مذکر
 اسم تفضیل و أَقِيلٌ تصغیر آن و مَقُولٌ و مَقُولَةٌ که اسم آله است اگر چه او متحرک ماقبلش
 ساکن و بقاعده مَقُولٌ حرکت و او را با قبل دادن سزاوار بود لیکن این چنین نکردند

زیرا که هر دو در اصل مقول بودند الف را حذف نمودند مقول شد و بعد حذف الف تا در آخر
افزودند مقوله گشت و مقول بسبب مانع که وقوع الف بعد واو است نقل حرکت
نکردند پس بدین هر دو که فرع آن هستند هم نقل حرکت نمودند -

صرف کید و فعل ماضی معلوم قال تالاً قالوا قالت قلنا قلن قلت قلتما قلتم
قلت قلتما قلن قلت قلنا قال در اصل قول بود و او متحرک تا قبلش مفتوح واو و الف
بدل شد زیرا که هر دوی ویائی متحرک که بعد فتحه واقع شود الف گردد بشرط چند (۱) آن واو
و یا فا که نباشد چون فوعله (۲) مین لیفیت نباشد چون بحی (۳) قبل از الف تشبیه نباشد
چون دعوا (۴) قبل مد زائده واقع نگردد چون طویل (۵) قبل یاء مشدود وزن تاکید
نباشد چون انخسیت (۶) بمعنی لون و حیب نباشد چون عوده (۷) بر وزن فعلا و نباشد
چون جولا که این شروط متحقق شوند آن واو یا الف بدل کرده شوند و الا فلا قلن
در اصل قولن بود چون واو الف شد الف بالتقاء ساکنین بقیما و قلن شد فتحه قاف و الضمه
بدل کردند تا بران دلالت کند که از اینجا مین فعل که افتاده است واو بودند یا -

فعل ماضی مجهول قیل قیلوا قیلت قیلتا قلن قلت قلتما قلتم قلت قلتما
قلت قلتما قیل در اصل قول بود کسر بر واو ثقیل بود زیرا که واو اخت صممه است
آن کسر در نقل کرده بقیما و اند بعد سبب حرکت تا قبل قول شد و او ساکن تا قبلش مکسور
واو را بیابا بدل کردند و او از قلن تا آخر بالتقاء ساکنین بقیما و صممه ال قاف باشد بصورت
معروف و مجهول و امریکه شد لیکن در اصل مختلف ال قلن ماضی معروف فعلن است و ال
قلن مجهول قولن و اصل قلن امر قولن -

فعل مضارع معلوم یقول یقولون یقولان یقولن یقولن یقولن یقولن
یقولون یقولین یقولان یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن
نقل کرده با قبل و اند یقول شد زیرا که حرکت واو و یا با قبل آن که ساکن باشد نقل کنند عیار
آن حرکت فتحه باشد و او یا را الف سازند بشرط مذکور بالا و در یقولن و یقولن و یقولن
ساکنین بقیما و فعل مجهول یقال یقالان یقالون یقالن یقالان یقالان

متحرک ماقبلش مفتوح و او را بالف بدل کردند پس اجتماع ساکنین شد میان الف و یا الف را
حذف کردند اجتناب شد لفظ ماضی امر و تشبیه و جمع مذکر با هم مشبیه شدند لیکن در اصل تفاوت است
امر حاضر مجهول لَیُجْتَبَ لَیُجْتَبَا اَنَّهُ -
فهی حاضر معلوم لَا یُجْتَبَ لَا یُجْتَبَا اَنَّهُ -
فهی حاضر مجهول لَا یُجْتَبَ لَا یُجْتَبَا اَنَّهُ -

فهی غائب معلوم لَا یُجْتَبَ لَا یُجْتَبَا اَنَّهُ بر آوردن اعلال دیگر صیغ بر مبنی و شوا
نست اجوف واوی از باب اِنْفَعَال چون الْأَنْفِیَاءُ کردن نهادن اِنْفَادُ
یُنْقَادُ اِنْفِیَادُ اَفْهُوَ مُنْقَادٌ وَ اُنْقِیْدَ یُنْقَادُ اِنْفِیَادُ اَفْذَاكَ مُنْقَادٌ لَمْ یُنْقَدْ لَمْ یُنْقَدْ لَا یُنْقَادُ
لَا یُنْقَادُ لَنْ یُنْقَادَ اَلَا مَرْمَنَهُ اِنْقَدْ لَتُنْقَدْ لَیُنْقَدْ وَ اَلنَّهْیُ عَنْهُ لَا تُنْقَدْ
لَا تُنْقَدْ لَا یُنْقَدْ اَلظُّرْفُ مِنْهُ مُنْقَادٌ اَنَّهُ اِنْ قَادَ در اصل
اِنْقُوْدُ بود و او متحرک ماقبل او مفتوح و او را بالف بدل کردند اِنْقَادُ شد یُنْقَادُ در اصل
یُنْقُوْدُ بود و او بیعت الفتح ماقبل بالف بدل شد اُنْقِیْدَ ماضی مجهول در اصل اِنْقُوْدُ
بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل و او ساکن ماقبل او
مکسور را زیبا بدل کردند اُنْقِیْدَ شد باقی اعلال و صرف کبیر این باب بر وفق باب
اِنْفَعَالِ اجوف واوی است - کَمَا صَرَّ اِنْفَا -

اجوف واوی از باب اِسْتِفْعَالِ چون اِسْتِغَاثَةُ یاری خواستن اِسْتِغَاثَاتُ
لَیُسْتَعِیْنُ اِسْتِغَاثَةٌ فَهُوَ مُسْتَعِیْنٌ وَ اُسْتَعِیْنُ یُسْتَعَاثُ اِسْتِغَاثَةٌ فَذَ اَلْکَ
مُسْتَعَاثٌ لَمْ یُسْتَعِنْ لَمْ یُسْتَعِنْ لَا یُسْتَعِیْنُ لَا یُسْتَعَانُ لَنْ یُسْتَعِیْنُ لَنْ یُسْتَعَانَ
لَا مَرْمَنَهُ اِسْتَعِنْ لَیُسْتَعِنْ وَ اَلنَّهْیُ عَنْهُ لَا تُسْتَعِنْ لَا تُسْتَعِنْ
لَا یُسْتَعِنْ اَلظُّرْفُ مِنْهُ مُسْتَعَانٌ اَنَّهُ بَدَا نَکَرُ اِسْتِغَاثَةٌ مَصْدَرُ رِاْلِ سْتَعُوْا نَا بُدُو
بقاعده اِقَامَةٌ تعلیل باید کرد فعل ماضی معروف اِسْتَعَانَ اِسْتِغَاثَا
اِسْتِغَاثُوْا اِسْتَعَانَتْ اِسْتِغَاثَتْ اِسْتَعَنْتَ اَنَّهُ اِسْتَعَانَ اِسْتَعُوْنَ
بود و او متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل

متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استعانت شد
 همچنین است استعانتکراستعانت بدل استعوت بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت باو را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
 آن واو را بالف بدل کردند و الف با جماع ساکنین بیفتاد استعانت شد.

ماضی مجهول استعین استعینا استعینوا الهم استعین در اصل استعون
 بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند اکنون قاعده
 که واو ساکن با قبل او مکسور آن واو بیابدل شد استعین گشت و در استعین که در
 اصل استعونا بود واو یا شد و یا بالتقاء ساکنین حذف گشت.

مضارع معلوم يستعين يستعينان يستعينون يستعينن تستعين تستعينان
 تستعينن الهم يستعين در اصل يستعون بود واو متحرک با قبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او ساکن ما قبلش مکسور آن واو بیابدل
 شد يستعين گشت برین قیاس است و در باقی مگر در يستعينن و تستعينن
 التقاء ساکنین شد یا حذف کردند.

مضارع مجهول يستعان يستعانان يستعانون الهم يستعان
 در اصل يستعون بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل
 دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند يستعان
 شد برین قیاس است باقی صیغ.

اسم فاعل مستعين مستعينان مستعيون الهم مستعين در اصل
 مستعون بود واو متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند بعد و
 واو ساکن با قبل او مکسور آن واو بیابدل شد مستعين گشت.

اسم مفعول مستعان مستعانان مستعان در اصل مستعون بود واو
 متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند و او در اصل متحرک بود.
 اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند مستعان شد.

امر حاضر معلوم است **اِسْتَعِينَا** **اِسْتَعِينُوا** **اِسْتَعِنِي** **اِسْتَعِنِي** را از
تستعین بنا نمودند علامت استقبال را حذف ساختند بعد حذف ساکن با نذر مزة وصل
مکسور در اولش در آوردند و آخر ساکن کردند علامت قی سقوط حرکت شد پس التقلید ساکنین
شد در میان یا و نون یا را حذف کردند **اِسْتَعِنُ** شد امر حاضر مجهول **اِسْتَعِنُ**
اِسْتَعْنَا الخ - امر غائب معلوم **لِیَسْتَعِنُ** **لِیَسْتَعِينَا** **لِیَسْتَعِينُوا** الخ
امر غائب مجهول **لِیُسْتَعِنُ** **لِیُسْتَعْنَا** **لِیُسْتَعْنُوا** الخ -

همی حاضر معلوم **لَا تَسْتَعِنُ** **لَا تَسْتَعِينَا** **لَا تَسْتَعِنُوا** استفعال از اجوف و او می
بر اصل خود بسیار آمده چون **اِسْتَعُوذَ** و **اِسْتَصَوَّبَ** و غیر اینها -

اجوف یا لی از باب ضرب یضرب چون البیع فروختن و خریدن باء یبیع
بیعافه و بائع و بیع یباع بیعافه ذالک مبیع لم یبع لم یبع لا یبیع لا یباع لن
یبیع لن یباع الامر منه یبیع لیبیع و النبی عنه لا تبع لا تبع لا یبع لا یبع
الظرف منه مبیع مبیعان مبائع و مبیع و الا لانه مبیع مبیعان مبائع و مبیع
مبیعان مبائع و مبیع مبائع مبائع مبائع و مبیع و مبیع و مبیع و مبیع
مبیعان ابیعون ایا یع و ابیع و المونث منه بیعی بیعیان بیعات مبیع
یبیع بدانکه مبیع میفهم ظرف در صل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بیا دادند
مبیع شد مبائع جمع تکبیر مبیع است و مبیع تصغیر مبیع بیعی صیغه واحد مونث
اسم تفضیل در صل بیعی بر وزن فعلی بود و منه یا را با کسره بدل کردند برای موا یا یا بیعی شد
ماضی معلوم باء باءا عوا باءا عت باءا عت باءا عت یعت یعت یعت
یعتا یعتن یعت یعتا باء در صل یبع بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا با الف
بدل شد باء گشت و شرطیکه بقاعده قال مذکور شد در اینجا هم مشروط است
یعتن در صل یبعن بود یا بجفت الفتح ما قبل الف شد و الف با اجتماع ساکنین
بجفتا و فتحة یا را با کسره بدل نمودند تا دلالت کند بر آن که عین فعل که افتاده است
یا و است نه و او -

ما ضی مجهول مَعْبُوعُوا اَنْحَ اَصْلُ مَبْعُوعٍ. بود کسره یا باداوه بعد
سب حرکت مَبْعُوعٌ شد مستقبل معلوم مَبْعُوعٌ مَبْعُوعَانِ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعٌ مَبْعُوعَانِ
مَبْعُوعَانِ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ
در مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ
مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ

اسم فاعل مَبْعُوعٌ مَبْعُوعَانِ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ
مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ
شد چنانکه در قائل در گذشت از باعه تا مَبْعُوعٌ صیغ جمع تکسیر مَبْعُوعٌ است و مَبْعُوعٌ
تصغیرش و مَبْعُوعٌ جمع تکسیر مَبْعُوعٌ و مَبْعُوعٌ تصغیر آن.

اسم مفعول مَبْعُوعٌ مَبْعُوعَانِ مَبْعُوعُونَ اَنْحَ مَبْعُوعٌ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ مَبْعُوعُونَ
و شوار داشته نقل کرده با قبل و اندر ز و بعضی صرفیان یا افتاد مَبْعُوعٌ شد بعد و او را یا
کردند و با قبل یا کسور نمودند تا با جوف و او می مشتبه نشود مَبْعُوعٌ بر وزن مَفْعِلٌ شد و عند
الْبَعْضِ و او زائده حذف نموده شد مَبْعُوعٌ بر وزن مَفْعِلٌ شد ضمیه یا بکسره بدل کردند
مَبْعُوعٌ بر وزن مَفْعِلٌ شد و همین پنج همه صیغ مفعول است.

امر حاضر معلوم مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا

با فون تاکید ثقیله مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا مَبْعُوعُوا

امر حاضر مجهول لَبِئْتُ لَبِئْتُ لَبِئْتُ لَبِئْتُ لَبِئْتُ لَبِئْتُ لَبِئْتُ لَبِئْتُ

کفی حاضر معلوم لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ

کفی حاضر مجهول لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ لَا تَبِئْتُ

کفی غائب معلوم لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ

کفی غائب مجهول لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ لَا يَبِئْتُ

اجوف یا لی از باب سَمِعَ يَسْمَعُ بِرِ الْهَيْبَةِ وَالْمَهَابَةِ تَرْسِدُنْ هَابَ

يَهَابُ هَيْبَةً فَهُوَ هَائِبٌ وَهَيْبٌ يَهَابُ هَيْبَةً فَذَلِكَ مُهَيْبٌ اَنْحَ اَصْلُ هَابَ

هَيَّيْ بَرَزْنَ سَمْعَ بَرَزْنَ مَتَرَكْ مَاتَلْ اَوْ مَفْتُوحْ اَنْ يَارَ اَبَالَفْ كَرَدْنَ هَابْ شَدَّ
 هَمَّيْنِ اَصْلُ هَيَّيْ هَابْ هَيَّيْ بَرَزْنَ سَمْعَ يَابَقَاعِدَه مَذْكُورِ الْفْ شَدَّ هَيَّيْ هَابْ
 كَرَدْنَ بَاتِي اَعْلَالَاتِ صِيغِ اَيْنِ بَابُ صَرْفِ كَبِيرِ بَقِيَّاسِ اَنْجَه بِيَانِ كَرَدَه اَيْمِ اسْتَحْرَاجِ مِيْتَوَانِ كَرَدَ
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ اَفْعَالُ جَوْنِ اَلْاَكْمَارَةِ پُرَانِيْدِنِ اَطَارِ بَطِيْرُ اَلْاَكْمَارَةِ فَهُوَ
 مُطَيَّرٌ وَاطْيَرُ بَطَارِ اَلْاَكْمَارَةِ فَذَلِكَ مُطَارٌ تَاْخِرُ بَقِيَّاسِ اَقَامَ يُقِيْمُ اَقَامَةً
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ تَفْعِيْلُ جَوْنِ التَّضْيِيْعِ ضَالَعُ كَرَدْنَ ضَيَّعَ يُضَيِّعُ تَضْيَعًا اَنْ
 بَرَهْلُ خُودِ اسْتِ اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ تَفْعُلُ جَوْنِ تَخَيَّرَ يُخَيِّرُ تَخَيَّرًا اَنْ اَمَّا اَخِرُ
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ مُفَاعَلَةٍ بَايَعُ مُبَايَعَةٌ اَنْ نِيْزِ بَرَهْلُ خُودِ اسْتِ
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ تَفَاعُلُ تَبَايَعُ تَبَايَعًا اَنْ اَمَّا اَخِرُ
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ اِفْعَالُ اَبْيَضُ يَبْيِضُ اَبْيَضًا اَنْ
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ اِفْعِيْلُ اَبْيَاضُ يَبْيِضُ اَبْيَضًا اَنْ اَمَّا اَخِرُ
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ اِفْعَالُ اِخْتَارَ يُخَيِّرُ اِخْتِيَارًا فَهُوَ مُخْتَارٌ وَاسْتِخَيَّرَ
 يُخَيِّرُ اِخْتِيَارًا فَذَلِكَ مُخْتَارٌ اَنْ اَمَّا اَخِرُ اِخْتَارَ بَرَهْلُ اِخْتِيَرُ بَرَهْلُ بِسَبَبِ اِنْفِتَاحِ مَاتَلْ
 اَلْفْ شَدَّ اِخْتِيَرُ بَرَهْلُ اِخْتِيَرُ بَرَهْلُ كَسْرُ بَرَهْلُ اِثْقِيلُ بَرَهْلُ مَاتَلْ اَوْ اَدْنَى بَعْدَ اَزْ سَلْبِ
 مَرَكْتِ مَاتَلْ اِخْتِيَرُ شَدَّ بَاتِي اَعْلَالِ اَيْنِ بَابُ رَابِعِ اَبَابِ بَقِيَّاسِ بَايَدُ كَرَدَ
 اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ اِنْفِعَالُ اَنْهَارَ يُنْهَارُ اَنْهِيَارًا فَهُوَ مُنْهَارٌ بِرَقِيَّاسِ اِنْقَادَ
 يَنْقَادُ اِنْقِيَادًا فَهُوَ مُنْقَادٌ اَجُوفَ يَا لِيْ اَنْ اَبَابِ اسْتِفْعَالِ اسْتِخَارَ
 يَسْتَحِيْرُ اسْتِخَارَةً بِرَقِيَّاسِ اسْتَعَانَ يَسْتَعِيْنُ اسْتِعَاوَةً

ابواب الناقص

صرف صغير فعل ثلاثي مجرد ناقص واو ي اَبَابِ تَصَوَّنِيْضُ
 جَوْنِ اَلْدَّعَاوِ وَالِدَّعْوَةِ غَرَانِدِنِ دَعَايْدُ عَوْدُ عَاوًا اَفْهُوْدَ اِيْمُ وِدْعِيْ يَدْعِيْ
 دُعَاوً فَذَلِكَ مَدْعُوٌّ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ
 يَدْعُ اَلَا مَرْمَنَهُ اَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ اَلَا يَدْعُ

لَا تُدْعَى لَا يَدْعُ لَا يَدْعُ الطَّوْفُ مِنْهُ مَدْعَى مَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدْعِيَعٍ
وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَدْعَى وَمَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمَدْعِيَعٍ مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ مَدَاعٍ
وَمَدْعِيَعِيَّةٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَايَانِ مَدْعِيَعِيَّةٌ وَمَدْعِيَعِيَّةٌ أفعال التفضيل
منه أَدْعَى دُعِيَانِ أَدْعَوْنِ أَدَاعٍ وَأَدْيَعٍ وَالْمَوْنُ مِنْهُ دُعَوِي دُعَوِيَانِ
دُعَوِيَاتٌ دُعِي دُعِيِي بِهذه ناقص وای از پنج باب می آید نصرتی و جمع
یسمع و فتم یفتی و کرم یکر و م و ضرب یضرب یکن از باب فخر یضرب بر سبیل شاد
می آید و جوف یائی نیز ناقص و ای از فتم یفتی بنماید مَدْعَى مَدْعِيَانِ مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ مَدَاعٍ
اصل مَدْعَى بفتح میم و مَدْعَوٌ بکسر میم بود و او متحرک با قبلش مفتوح و او را الف گروایند
التقائی ساکنین شد میان الف و تنوین الف افتاد و مَدْعَى و مَدْعِيَانِ شد و اگر مدین هر دو صیفه
از جهت الف و لام یا اضافت یا آخر تنوین نباشد الف ساقط نشود زیرا که در این صورت اجتماع
ساکنین نمی ماند چون الْمَدْعَى وَالْمَدْعِيَانِ وَمَدْعَاةٌ وَمَدْعَاتَانِ مَدَاعٍ
در اصل مَدْعَاةٌ بود و او در طرف افتاد و بعد الف الف نماند و گشت مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ
ظرف و أَدَاعٍ جمع مذکر اسم تفضیل و اصل مَدْعَاةٌ بود و در وزن مَدْعَاةٌ و مَدْعَاتَانِ
بود و واقع شد و انداز راجع آن و او یاکشت بعد از آن یا واقع شد و در وزن مَدْعَاتَانِ پسندید
و در کوه تنوین آن بعین ملحق گردانید مَدْعَاةٌ و أَدَاعٍ گشت مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ و مَدْعِيَانِ
تشبیه ظرف و آله أَدْعِيَانِ تشبیه اسم تفضیل و مَدْعَاةٌ جمع آله و اصل مَدْعَوَانِ بفتح
میم و مَدْعَوَانِ بکسر میم و أَدْعَوَانِ و مَدْعَاةٌ بود و او در موضع چهارم افتاده پسندید و او
را یا گردانیدند مَدْعِيَانِ و مَدْعِيَانِ و أَدْعِيَانِ و مَدْعَاةٌ گردیدند دُعِيِي مَدْعِيَانِ
اسم تفضیل و اصل دُعَوِي بود و او لام فعلی واقع شد آن و او باشد دُعِيِي و دُعِيِيَانِ
و دُعِيِيَاتٌ الف باشد صرف کبیر ناقص و ای از باب نصرتی و جمع
دُعَوَاةٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ
دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ دُعَوَاتٌ
گردیدند و گشت به آنکه الفی که بدل از او آمده است بصورت الف نوشته شود پسندید

در دعاء الف بنویسند و هر الفی که بدل از یا باشد بصورت یا نوشته شود چون رَحلی در
دَعْوِیَّهِ تَقْنِیَّهِ و او بسبب اتصال آن بالف تشبیه سلامت مانده زیرا که الف تشبیه تعلیل
و مانع میکند دَعْوَا مَصْل دَعْوُوا بود و او بسبب الفتح ما قبل الف گشت و الف
بالتقاء ساکنین بیفتاد و دَعْوَا شد همچنین دَعْتُ مَصْل دَعَوْتُ بود و او بقاعده
مذکور الف گشت و الف باجتماع ساکنین بیفتاد و الف دَعْتُا بالتقاء ساکنین
تقدیر می خورد و از دَعْوَن تا آخر همه ضمه بر اصل خود اند.

ماضی مجهول دَعَى دُعَا دُعُو دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ
دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ
کسر و ما قبل یا شد زیرا که هر دو که در طرف یا در حکم طرف بعد کسره واقع شود آن را باید بدل
کنند و اصل دَعُو دَعُو بود و او متحرک ما قبلش کسور آن را و را باید بدل کردند
دَعِیْتُ و شد بعد از آن ضمه بر یا و شوار داشته نقل کرده با قبل و او بعد سلب حرکت
ما قبل یا باجتماع ساکنین بیفتاد و دَعُو شد.

مستقبل معروف دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
تَدَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
تَدَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
تَدَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
قیاس است حال تَدَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
یَدَعُو جمع ذکر اشل یَدَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
بیفتاد و او که لام فعل بود بسبب اجتماع ساکنین بیفتاد یَدَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
شد یَدَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو دَعُو
و تَدَعُو ضمه واحد مؤنث حاضر در اصل خود اند بر وزن یَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلْنَ
کرده با قبل و او بعد از سلب حرکت ما قبل و او بهت التقاء ساکنین بیفتاد.

تَدَعِیْنَ بر وزن تَفْعِیْنَ مستقبل مجهول یَدَعِیْ یَدَعِیْ یَدَعِیْ یَدَعِیْ
تَدَعِیْ تَدَعِیْ یَدَعِیْ یَدَعِیْ یَدَعِیْ یَدَعِیْ یَدَعِیْ یَدَعِیْ

تَدْعِيَنَّ اَدْعِيَّيْ تَدْعِيَّيْ عِيَّ واصل بدعو بود و او در چهارم جائے واقع شد و
ما قبل او غیر مضموم و او را بیا بدل کردند تَدْعِيَّيْ شد بعد یا متحرک ما قبلش فتوح یا
را بالف بدل نمودند عِيَّ گشت و همچنین در تَدْعِيَّيْ و اَدْعِيَّيْ و تَدْعِيَّيْ و اَدْعِيَّيْ گریه و یا
الف شد در تَدْعِيَّيْ عِيَّان و تَدْعِيَّيْ عِيَّان و او را بیا بدل کردند و در تَدْعِيَّيْ عَوْن و
تَدْعِيَّيْ عَوْن و تَدْعِيَّيْ عِيَّان و او باشد و یا الف و الف بهجت التماس ساکنین بیفتاد
و در تَدْعِيَّيْ عَوْن و تَدْعِيَّيْ عِيَّان جمع مؤنث و او را بیا بدل کردند صورت واحد مؤنث
حاضر و جمع مؤنث حاضر متحد شده یعنی بعد تعلیل لیکن مراحد مؤنث حاضر تَدْعِيَّيْ عَوْن
اصل تَدْعِيَّيْ عَوْن بود بر وزن تَفْعَلِيَّيْنَ و او در رابع کلمه افتاد یا شد بعد از آن یا متحرک
و ما قبل آن مفتوح یا را الف گردانیدند اجتماع ساکنین شد میان الف و یامی ضمیر الف
محذوف گشت تَدْعِيَّيْ عَوْن گریه تَدْعِيَّيْ عَوْن جمع مؤنث حاضر و اصل تَدْعِيَّيْ عَوْن بر وزن
تَفْعَلِيَّيْنَ بود و او را بقاعده مذکوره یا گردانیدند تَدْعِيَّيْ عَوْن شد.

اسم فاعل داع داعیان داعون دعا دعا دعای دعای دعای دعای دعای
دعای دعای داعیه داعیان داعیات داع داع داعی دویجیه داع داع در اصل
داعی بود و او در چهارم جا افتاد و ما قبل او کسور و او را بیا بدل کرده ضمیر بر یا ثقیل بود
انداختند یا بالتقاس ساکنین بیفتاد و داع شد و چون الف لام در ساری یا باقی ماند چون
الداعی و او در داعیان بهجت کسره و ما قبل یا شد و دعا دعای کمال داعی و تَدْعِيَّيْ
و او یا شد ضمیر بر یا ثقیل بود و ما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل یا بالتقاس ساکنین
بیفتاد و داعی بر وزن فاعون شد دعا جمع تکسیر از آن داعی است داع اسم
واحد بر وزن خواستند که آنرا جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعی بود و حرف اول
مفتوح است ثالث رافعه و او در الف را حذف کرده عوض او تا در آخرش صد آمدند
دعای شد و او بسبب الفتح ما قبل بالف بدل شد دعا شد بعد فته دال را بضم
بدل کردند تا التیس نشود بصله و قنای که ایشان میفرمانند جمع دعا شد دعا جمع
تکسیر از آن داعی است داعیه و اصل داعیه بود و او در چهارم جا واقع شد و ما قبلش

شدن پسندیدن رَضِيَ رَضَاءٌ فهو راضٍ وَرَضِيَ رَضًا رَضَاءٌ
 فَذَلِكَ مَرْضِيٌّ لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضَ لَا يَرْضِي لَا يَرْضِي لَنْ يَرْضِي لَنْ يَرْضِي
 الامر منه اَرْضَ لِيَرْضَ لِيَرْضَ والهي عنه لَا تَرْضِي لَا تَرْضِي
 لَا يَرْضِي لَا يَرْضِي الطرف منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضٍ وَمَرْضٍ وَ
 الالة منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضٍ وَمَرْضٍ مَرْضَانِ مَرْضَانِ
 وَمَرْضٍ الالة منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضٍ وَمَرْضٍ مَرْضَانِ مَرْضَانِ
 مَرْضٍ وَمَرْضِيَّةٌ مَرْضَاءٌ مَرْضَاءٌ مَرْضِيٌّ وَمَرْضِيَّةٌ
 اَفْعَالُ التَّفْصِيلِ مِنْهُ اَرْضِيَّ اَرْضِيَّانِ اَرْضُونَ اَرْضٍ وَاَرْضِيٌّ وَالْمَوْتُ مِنْهُ
 رَضِيٌّ رَضِيَّاتٌ رَضِيَّاتٌ رَضِيٌّ رَضِيٌّ بِأَنَّهُ مَرْضِيٌّ اسْمُ طَرَفٍ دَرَجَاتُ مَرْضُوٌّ
 بَدَلُ وَادٍ كُلُّهُ رَجْعٌ وَاقْبَلُ أَنْ مَخَالَفٌ وَادٍ بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ بَعْدَ أَنْ يَأْتِي مَحْرُكٌ قَبْلُ او
 مَفْتُوحٌ يَأْتِي بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ التَّقَايُ سَاكِنِينَ شَدِيدِيَّانِ الْفَتْحُ وَتَنْوِينُ الْفَتْحِ رَاحِدٌ كَرْدَنْدِ
 كَرْدَنْدِ مَرْضِيٌّ شَدِيدِيٌّ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ
 اَصْلُ مَرْضُوٌّ بَدَلُ وَادٍ بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ بِأَبَدَلٍ الْفَتْحُ وَتَنْوِينُ الْفَتْحِ سَاكِنِينَ بِيَقْتَادُ وَ
 اَرْضِيٌّ تَصْغِيرُ اَرْضِيٍّ وَارَضِيٌّ اسْمُ تَفْصِيلٍ دَرَجَاتُ مَرْضُوٌّ بَدَلُ وَادٍ بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ
 مَوْتُ اسْمُ تَفْصِيلٍ دَرَجَاتُ مَرْضُوٌّ بَدَلُ وَادٍ بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ مَرْضِيٌّ شَدِيدِيٌّ
 حَرْفُ كَبِيرٍ فَعْلٌ ماضٍ مَعْلُومٌ رَضِيَ رَضِيَّارَضُوْا رَضِيَّتْ رَضِيَّتَا
 رَضِيْنٌ رَضِيَّتْ رَضِيَّتَا رَضِيَّتُمْ رَضِيَّتْ رَضِيَّتَا رَضِيَّتْ رَضِيَّتْ رَضِيَّتْ رَضِيَّتْ
 رَضِيٌّ دَرَجَاتُ مَرْضُوٌّ بَدَلُ وَادٍ بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ مَرْضِيٌّ شَدِيدِيٌّ
 وَرَضُوْا دَرَجَاتُ مَرْضُوٌّ بَدَلُ وَادٍ بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ مَرْضِيٌّ شَدِيدِيٌّ
 بِأَبَدَلٍ كَرْدَنْدِ مَرْضِيٌّ شَدِيدِيٌّ سَاكِنِينَ بِيَقْتَادُ وَرَضُوْا دَرَجَاتُ مَرْضُوٌّ
 شَدِيدِيٌّ تَعْلِيلَاتُ رَافِعٍ بِرَيْنِ قِيَاسٍ بَايَدُ كَرْدَنْدِ -

ماضِيٌّ مَجْهُولٌ رَضِيَ رَضِيَّارَضُوْا رَضِيَّتْ رَضِيَّتَا رَضِيَّتُمْ رَضِيَّتْ رَضِيَّتَا رَضِيَّتْ رَضِيَّتْ
 مَضَارِعٌ مَعْرُوفٌ يَرْضِيَّانِ يَرْضُونَ تَرْضِيَّانِ يَرْضُونَ

التم ویرضی و او یا کردند و یا رالف و همچنین مَرْضَى اَرْضَى و او یا یا بالف بدل مَرْضَى
واحد مخاطبه رسل مَرْضِیَّین بر وزن تَفْعَلِین بود یا متحرک یا قبلش مفتوح یا رالف بدل
کردند اجتماع ساکنین شد و رالف و یا ی ضم الف حذف کردند مَرْضِیَّین شد و مَرْضِیَّین جمع مخاطبات
رسل خود است مستقبل مجهول یَرْضِی یَرْضِیَان یَرْضُونَ مَرْضِیَّان
یَرْضِیْن در مَرْضِی و او را یا بدل یا رالف بدل کردند اسم فاعل راضی راضیان التم
راضی و رسل راضو بود و او در رابع افتاد حرکت ماقبل مخالف بود آن و او را یا بدل کردند
و یا را با اجتماع ساکنین حذف نمودند راض شد اسم مفعول مَرْضِیَّ مَرْضِیَّان
مَرْضِیَّوْن رسل مَرْضِیَّ مَرْضُوْ بود و او را طرد الباب یا بدل کردند مَرْضُوْ می شد بعد
از آن و او را یک جا جمع آمدند اول آنها ساکن بود و او را یا کرده یا را در یا او غام نمودند و
برای مناسبت یا ضمه ضا و را کسره بدل کردند مَرْضِیَّ شد فعل جحد معلوم
لَمْ یَرْضْ لَمْ یَرْضِیَا لَمْ یَرْضُوا التم بدین بحث در مواقع جزم یا ساقط شد جحد مجهول
لَمْ یَرْضْ لَمْ یَرْضِیَا لَمْ یَرْضُوا التم - امر حاضر معلوم اَرْضْ اَرْضِیَا اَرْضُوا
اَرْضِی اَرْضِیَا اَرْضِیْن اَرْضْ رسل اَرْضُوا بود و او در رابع افتاد و حرکت ماقبل مخالف
آن بود و او را کردند و یا را بجز می حذف نمودند اَرْضْ شد ناقص و او می از شرف یشرف
چون الرخوة نرم شدن رخو یَرْخُو رَخْوَةً التم صرف کیر این باب را بر ابواب سابقه
قیاس باید کرد و اعلال این بحث مانند دعای عو است مگر فاعل معلوم -

ناقص یا لی از باب ضَرْب یَضْرِبُ چون الرَّمْیُ تَرَامِیْن رَمِیْ یَمْیَاھُو
رَامَ و رَمِیْ یَرْمِیْ رَمِیَا فَاکَ مَوْمِیْ لَمْ یَرْمِ لَمْ یَرْمِ لَمْ یَرْمِ لَمْ یَرْمِ لَمْ یَرْمِ لَمْ یَرْمِ
الامر منه اَرْمِ لِرْمِیْ لِرْمِیْ والنهی عنه لَا تَرْمِ لَا تَرْمِ لَا یَرْمِ لَا یَرْمِ الْظَرْفُ
منه مَرْمِیْ مَرْمِیَان مَرَامِ و مَرِیْم و لالة منه مَرْمِیْ مَرْمِیَان مَرَامِ و مَرِیْم
مَرَامَةٌ مَرَامَان مَرَامِ و مَرِیْمَةٌ مَرَامِ مَرَامِ مَرَامِ و مَرِیْمَةٌ مَرَامِ مَرَامِ مَرَامِ
منه اَرْمِ اَرْمِیَان اَرْمِوْن اَرَامِ و اَرِیْم و المونث منه رَمِیْ رَمِیَا رَمِیَات رَمِیْ
رَمِیْ بدانکه اسم ظرف این باب با آنکه مضارعش کسور العین بود مفتوح العین آمده زیرا که

اسم زمان مکان ازناقص مطلقاً بمفعول بفتح عین آید و یائے آن الف شده بجهت التقای ساکنین با تنوین افتاده شود زیرا که مَرَمی در اصل مَرَمی بود یا متحرک با قبل آن مفتوح یا الف گردانیدند اجتماع ساکنین شد میان یا و تنوین یا محذوف گردید مَرَمی شد و بهمین قیاس را تعیل اسم آل مَرَم جمع ظرف و اَرَم جمع تفصیل در اصل مَرَمی بروزن مفاعل و اَرَمی بروزن اَناء مفاعل بود و ضمیر بر یا و شوار داشته ساکن گردانیدند بعده اجتماع ساکنین شد میان یا و تنوین یا محذوف گردید مَرَم و اَرَم گشت اَرَمی و اَرَم تفصیل در اصل اَرَمی بود یا متحرک با قبل آن مفتوح یا الف گردید اَرَمی شد رَمی مَوْنَت اسم تفصیل بر اصل خود است و در مَرَمی جمع تکسیر رَمی یا الف شد و الف بسبب اجتماع ساکنین بیفتاد.

فعل ماضی معلوم رَمی دُمیار مَوْنَت دُمیار مین دُمیت دُمیتار مُمیت دُمیتار مُمیت
 دُمیتار مُمیت دُمیتار مُمیت در اصل دُمی بود یا متحرک با قبل او مفتوح آزا بالف بدل کردند مَوْنَت مَوْنَت بود یا بالفتح ماقبل الف گردید و الف با اجتماع ساکنین بیفتاد و دُمیا گشت و همچنین مُمیت مُمیت یا الف گشت و الف با اجتماع ساکنین بیفتاد و در دُمیتار اگر چه الف در لفظ متصل ساکن دیگر واقع شده لیکن تائے تانیت حکم ساکن دارد چنانکه سابقاً گذشت و دیگر همه صیغ بر اصل خود اند ماضی مجهول دُمی دُمیار مَوْنَت دُمیتار مین دُمیت دُمیتار مُمیت دُمیتار مُمیت دُمیتار مُمیت و در اصل دُمی و اَرَمی در لام فعل بعد کسر بیفتاد حرکت یا را نقل کرده بهمین داند و ساکن جمع شدند و او را یا را حذف کردند مَوْنَت مَوْنَت باقی در جمیع این صیغ بهمین یک چیزی تعیل نشده.

فعل مضارع معروف یَرَمی یَرَمیان یَرَمُونَ تَرَمی تَرَمیان تَرَمین تَرَمی
 تَرَمیان تَرَمُونَ تَرَمین تَرَمیان تَرَمی تَرَمی تَرَمی و اَرَمی و اَرَمی بروزن بر یا و شوار بود ساکن گردانیدند و همچنین در تَرَمی و اَرَمی و در یَرَمُونَ و تَرَمُونَ و تَرَمین یا انداخته شده و شینها و هر دو جمع بر اصل خود اند و اَمَوْنَت مخا طبعه و جمع و در صورت یکسان است لیکن جمع بر اصل است بروزن تَفْعَلْنَ و واحد در اصل تَرَمِین بروزن تَفْعَلْنَ بود کسر بر یا و شوار داشته حذف کردند یا که لام فعل است بالتقائے

ساکنین بفتاد و ترمین شد بر وزن تفعیلین مضارع مجهول یزنی یزمنان
 یزمنون ترمی ترمینان یزمنین الیم تنهینا و جمع مذکر غائب و حاضر بر اصل خوانده و باقی
 صیغ بقاعده مذکور تعیل شد فعل امر حاضر معلوم ازم ازمیا ازموا ازمی
 ازمیا ازمین ازم در اصل رومی بود یا بسبب وقف افتاده و دیگر صیغ از فعل مضارع
 حسب دستور ساخته اند بانون تاکید ثقیله ازمین ازمیان ازمی ازمین
 ازمیان ازمینان ازمین یائی محذوفه باز آمده مفتوح گردید بانون تاکید خفیفه
 ازمین ازمینان ازمین ناقص اوی از باب علم یعلم چون انخشیه رسیدن
 خشی یخشی خشیه فهو خاش و خشی یخشی خشیه فذالک الخشی الیم -
 فعل ماضی معلوم خشی خشیاً خشوا تا آخر خشوا و اصل خشیوا بود ضم
 بر یا ثقیل داشته نقل کرده با قبل و ادغام سلب حرکت با قبل اجتماع ساکنین شد در میان و او
 و یا بفتاد و خشوا شد مستقبل معلوم یخشی یخشیان یخشون الیم یخشی
 مثل یزنی باقی صرف کبر و اعلال این باب را بر قیاس رزنی یزنی باید فهمید -
 ناقص یی از باب منعم بمنع چون السعی بر فاستن سعی یسعی سعياً فهو
 ساع و سعی یسعی سعياً فهو مسعی الیم مانند رزنی یزنی است مگر در ماضی معلوم
 که مانند رومی است ابواب مزید فیه از ناقص و اومی و یائی یکسان اند -

باب فعال ز ناقص چون الاعطاء دادن اعطی یعطی اعطاء فهو معطی
 و اعطی یعطی اعطاء فذالک المعطی لم یعط لم یعط لا یعطی لا یعطی لن یعطی لن
 یعطی الامر منه اعط لیعط لیعط والنهی عنه لا تعط لا تعط لا یعط لا یعط
 الطوف منه معط الیم اعطاء مصدر و اصل اعطاء بود و او واقع شد و را آخر بعد الف
 زائده بدل شود بهمه و همین قیاس است و او و یا که بعد الف زائده باشد چون کساء و
 رداء که در اصل کساء و رداء یی بود باب تفعیل از ناقص یائی - چون
 التسمیه نامیدن سمی یسمی تسمیه فهو سمی سمی یسمی تسمیه فذالک المسمی
 لم یسم لم یسم لا یسمی لا یسمی لن یسمی لن یسمی الامر منه سم یسم یسم لیسم لیسم

والنهی عنه لا تُسمَّ لا یُسمَّ لا یُسمَّ الظرف منه مسمی الخ

باب مفاعل از ناقص یائی چون المراماة بایکدیگر تیراندختن **ساعی یوای مراماة** فهو مرام و ساعی یوای مراماة **تذاک مرامی لم یورام لم یورام لا یورامی لا یورامی لن یورامی لن یورامی** الا صومنه **رام لورام لیرام لیرام والنهی عنه لا تورام لا تورام لا یورام لا یورام** الظرف منه مرامی الخ

باب افتعال از ناقص یائی چون الاجتباء برگزیدن **اجتبی اجتبی اجتبی** فهو مجتبی و اجتبی اجتبی اجتبی **تذاک مجتبی لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی** الا امر منه **اجتبی لاجتبی لاجتبی والنهی عنه لا تجتب لا تجتبی لا یجتب لا یجتبی** الظرف منه مجتبی الخ **باب انفعال از ناقص واوی چون الانحاء** مو شدن **انمخی انمخی انمخی** فهو منمخی و انمخی انمخی انمخی **تذاک منمخی لم ینمخ لم ینمخ لا ینمخی لن ینمخی لن ینمخی** الا امر منه **ینمخ لینمخ لینمخ والنهی عنه لا ینمخ لا ینمخ لا ینمخ لا ینمخ** الخ

باب تفعل از ناقص یائی چون التمنی آرزو کردن **تمنی تمنی تمنی** فهو متمنی و تمنی تمنی تمنی **تذاک متمنی لم یتمن لا یتمن لا یتمن لن یتمنی لن یتمنی** الخ

باب تفاعل از ناقص واوی چون التناجی بایکدیگر راز گفتن **تناجی یتناجی یتناجی** فهو متناجی و تنوخی یتناجی الخ

باب استفعال از ناقص واوی چون الاسترخاء است شدن **سترخی یسترخی یسترخی** فهو مسترخی **استرخاء استرخاء** انذاک مسترخی الخ

آبواب اللقیف

بدانکه هر اسمی و فعلی که در حروف اصول می و و حرف باشد از القیف خوانند و آن بر دو قسم است **لقیف مفروق** اگر حرف علت بجای فا و لام باشد و **لقیف مقرون** اگر حرف علت در مقابله عین لام باشد و **لقیف مفروق** از سه باب می آید از ضرب یضرب چون قتی یقر و از حسب یحسب چون ولی یلی و از سیمع یسمع چون و حی یوچی لیکن از سیمع کمتر آید و **لقیف مقرون** از دو باب می آید از ضرب یضرب چون طوی یطوی

كُوى يَطْوِي وَاِزْسَمِعَ يَسْمَعُ چُون قَرَى يَقْوَى باب ول ليفت مفروق
 از باب ضَرْب يَضْرِب چُون الْوَقْ وَالْوَقَايَه كيهن داشتن وَتِي يَقِي وَتِيَا فَهُوَ وَاَقِي
 وَوَتِي يُوْتِي وَتِيَا فَاذْكَ مَوْتِي كَمْ يَقِي كَمْ يُوْتِي لَا يَقِي لَا يُوْتِي لَنْ تَقِي لَنْ يُوْتِي
 الامر منه قِ لَتُوْتِي لِيَقِي لِيُوْتِي وَالنهي عنه لَا تُوْتِي لَا يُوْتِي لَا يُوْتِي الظرف
 منه مَوْتِي مَوْتِيَانِ مَوَاتِي وَمَوْتِي وَلَاله منه مَيِّقِي مَيِّقِيَانِ مَوَاتِي وَمَوْتِي
 مَيِّقَاهُ مَيِّقَاتَانِ مَوَاتِي وَمَوْتِيَه مَيِّقَاهُ مَيِّقَاءُ مَوْتِي وَمَوْتِيَه وَمَوْتِيَه
 افعال التفضيل منه اَوْتِي وَتِيَانِ اَوْتُونِ اَوَاتِي وَاَوْتِي وَالْمَوْنُث منه وَتِيَا
 وَتِيَانِ وَتِيَا تَوْتِي وَتِي تَعْلِيل مَوْتِي اسم ظرف مانند تعليل مَرْمِي وتعليل
 مَوَاتِي چُون مَرَامِ مَوَاتِي تصغير مَوْتِي است مَيِّقِي اسم آله مثال مَوْتِي بود و اوساكن
 ماقبلش كسوران و اوز را بيا بدل كردند مَيِّقِي شد بعده يا متحرك ماقبل او مفتوح يا را بالف
 بدل كردند پس التماس ساكنين شد ميان الف و توين الف را حذف كردند مَيِّقِي شد
 مَوَاتِي جمع تكثير از آن مَيِّقِي است وَمَوْتِي تصغير مَيِّقِي -

حاضی معلوم قِي وَتِيَا وَتَوَاتِي اسم بدانکه در فاعله این باب قواعد مثال و
 در لام كلمه قوانین ناقص جاری است مثلاً وَتِي در اصل وَتِي بود چُون رَمِي يا متحرك
 ماقبل او مفتوح يا را بالف بدل كردند وَتِي شد وَتَوَاتِي در اصل وَتِيَا مثلاً مَيُّوا بود يا الف
 گريد و الف با جتماع ساكنين بفتاد وَتَوَاتِي شد حاضی مجهول وَتِي وَتِيَا
 وَتَوَاتِي اسم مثل رَمِي رَمِيَارُ مَوَاتِي -

فعل مضارع معروف يَقِي يَقِيَانِ يَقُونِ تَقِي تَقِيَانِ تَقِينِ تَقِي تَقِيَانِ
 تَقُونِ تَقِينِ تَقِيَانِ تَقِينِ اَتِي تَقِي يَقِي در اصل يُوْتِي بود و اوقات چنانكه در بعد
 و ضمّه يا نيز حذف گشت چنانكه در يَزْمِي پس حكم و اواين باب حكم و اومثال دارد و حكم يائے
 او حكم يائے ناقص مضارع مجهول يُوْتِي يُوْتِيَانِ يُوْتُونِ تا آخر چُون
 يَزْمِي يَزْمِيَانِ يَزْمُونِ اسم فاعل و اوقات و اقوت چُون يَزْمِيَانِ مَوْتِي اسم
 اسم مفعول مَوْتِي مَوْتِيَانِ اسم چُون مَرْمِي مَرْمِيَانِ اسم -

فعل جحد معلوم لم یق لم یقیا لم یقوا لم تق لم تقیا لم یقین الهم
 کلمه لم یق لم تق لم اق لم تق بجزمی ساقط شد زیرا که لم تق از یقی ساخته شد چون
 حرف جازم بر مضارع داخل شد حرف علت آخر اسقاط ساخت لم یق شد -
 فعل جحد مجهول لم یوق لم یوقیا لم یوقوا الهم مانند لم یزم لم یزمیا لم یزمو
 امر حاضر معروف فی قیاقوا قیاقین قی وصال و قی بود و او را بهست
 موافقت حذف نمودند و آخر را با مر ساکن علامت سکون سقوط حرف علت شد ماقی
 گشت بعده چون احتیاج بهره نماند و او را نیز حذف کردند قی شد و او را از تقون بنا نمودند
 علامت مضارع که تا است و او را کردند و آخر را وقف ساختند چون اربی بیفتاد و قوا شد -
 بانون تاکید ثقیله قین قیان قن قن قیان قینان -
 بانون تاکید خفیفه قین قن قن -

امر حاضر مجهول یوق یوقیا یوقوا الهم مانند لیزم لیزمیا لیزمو -
 امر غائب معلوم لیق لیقیا لیقوا لتق لتقیا لتقین لاق لاقی -
 بانون تاکید ثقیله لیقین لیقیان لیقین الهم -
 بانون تاکید خفیفه لیقین لیقن لتقین لاقین لتقین -
 امر غائب مجهول لیوی تا آخر مانند لیوزم -

باب دوم لفیف مفروق علم یعلم چون الوجی سوده شدن
 سم ستور وجی یوجی وجیا فهو و اچ و وجی یوجی وجیا فذاک موجه الهم -
 ماضی معلوم وجی وجیا وجوا تا آخر وجوا و ایل وجیوا بود ضمیه بر یا ثقیل
 بود نقل کرده با قبل دادند بعلب حرکت ماقبل یا را با جماع ساکنین حذف ساختند
 شد و جمیع صیغ را بر قیاس راضی باید فهمید -

مضارع معروف یوجی یوجیان یوجون تا آخر چون یوضی یوضیان
 یوضون امر حاضر ایچ - تا آخر بر قیاس ارض -
 بانون تاکید ثقیله ایجین الهم مانند ارضین -

اسم فاعل واجب چون راضی -

اسم مفعول مؤنث چون مرضی -

باب سوم لفیف مفروق از حَسِبَ یَحْسِبُ چون اُولیٰ نزدیک شدن
وَلِیِّیْ وَلِیًّا فَهُوَ وَاِلٰی وُلِیِّیْ یُوْلِیْ وَلِیًّا فَذَٰلِکَ مَوْحِیُّ الْاَنۡمِ - صیغ این باب را
قیاس قی یَقِیْ اطلاق باید کرد و جمله صیغ صرف کبیری باید خواند -

باب اول لفیف مفروق از ضَرَبَ یَضْرِبُ چون اَلطِّیُّ پیچیدن طوی
یَطْوِی طِیًّا فَهُوَ طَا و چون رَمِی یَرْمِی تا آخر -

باب دوم لفیف مقرون از سَمِعَ یَسْمَعُ - چون اَلطِّیُّ گرسنه شدن طوی
یَطْوِی طِیًّا تا آخر قیاس راضی یَرْضِی اَنِّ -

باب افعال زلفیف مفروق اَوْقِ یُوقِ اِیقَاءٌ فَهُوَ مَوْقِ اَوْقِ یُوقِ
اِیقَاءٌ فَذَٰلِکَ مَوْقِ لَمْ یُوقِ لَمْ یُوقِ لَا یُوقِ لَا یُوقِ لَنْ یُوقِ لَنْ یُوقِ
الامر منه اَوْقِ لِتُوقِ لِیُوقِ لِیُوقِ وَالنهی عنه لَا تُوقِ لَا تُوقِ
لَا یُوقِ لَا یُوقِ الظرف منه مَوْقِ اَنِّ -

باب تفعیل زلفیف مفروق - چون التَّوَلَّیْتُ ولی ساختن وَلِیُّ یُوْلِیْ
تَوَلَّیْتُ اَنِّ چون سَمِی یُسَمِی تَسْمِیَةٌ -

باب مفاعله چون اَلْمَوَالَاةُ بیکدیگر دوستی کردن وَاِلٰی یُوَالِیْ مَوَالَاةٌ چون
رَأٰی یُرِیْ مَرَامَاةٌ -

باب تفعّل التَّوَقُّیُّ بریز کردن تَوَقُّیْ تَوَقُّیًّا چون تَمَنَّى یَتَمَنَّى تَمَلُّیًّا -
باب تفاعل التَّوَالِیْ بی دینی کار کردن وَاِلٰی یَتَوَالِیْ تَوَالِیًّا اَنِّ چون تَنَاجَى
یَتَنَاجَى تَنَاجِیًّا -

باب اِفْتِعَالٌ چون اَلِاقْتِیَاءُ بریز کردن اِاقْتِیَ اِاقْتِیَاءٌ اَنِّ چون اِجْتَبَى
یَجْتَبِیْ اِجْتَبَاءٌ -

باب اِسْتِفْعَالٌ چون اَلِاسْتِیْقَاءُ هَال گرفتن اِسْتَوِیْ اِسْتِیْقَاءٌ

فَهُوَ مُسْتَوْفٍ جَوْنِ اسْتَرْخَى اسْتَرْخَى تَأْخِرُ لَقِيفَتِ مَقْرُونِ ابواب
ثلاثی مجرورے آید چنانکہ گذشت و از ثلاثی مزید از هشت باب می آید۔

باب اول افعال اَرَوَى يَرَوِي اَرَوَاءُ جَوْنِ اَوْفَى يُوْفِي اِيْقَاءُ۔

باب دوم تَفْعِيلُ رَوَى يَرَوِي تَرَوِيَّةٌ مَثَلُ لِي يُوْفِي تَوْلِيَّةٌ۔

باب سوم مُفَاعَلَةٌ سَاوَى يُسَاوِي مُسَاوَاةٌ جَوْنِ دَالِي يُوَالِي مُوَالَاةٌ

باب چهارم تَفَاعُلٌ تَسَاوَى يَتَسَاوَى تَسَاوِيًّا اَتَمَّ تَوَالِي تَوَالِيًّا

باب پنجم تَفَعَّلَ تَقَوَّى تَقَوَّيًّا مَثَلُ تَوَفَّى اَتَمَّ۔

باب ششم اِفْتِعَالٌ اِسْتَوَى يَسْتَوِي اِسْتِوَاءٌ اَتَمَّ۔

باب هفتم اِنْفِعَالٌ اَمَرَوَى يَنْزَوِي اَنْزَاءُ اَتَمَّ جَوْنِ اَنْمَى اَنْمَجَى اِنْجَاءُ

باب هشتم اِسْتِفْعَالٌ اِسْتَجَى اِسْتَجِي اِسْتِجَاءٌ تَأْخِرُ بِرُقْيَا سِ اسْتَرْخَى اَتَمَّ۔

ابواب مهموز الفاء ومضاعف

بدانکہ مهموز الفاء مضاعف از نصر اکثر می آید چون اَمَّ يَوْمٌ و از ضرب و سَمِعَ كَثْرًا يَوْمٌ اَبَّ اَنْ

باب اول مهموز الفاء ومضاعف اَضْرَبَ يَضْرِبُ جَوْنِ اَلَانُنُ نَالِيْدُنْ

اَلْيَاكُ اَيْنَانُهُو اَنْ اَنْ يُوْنُ اَيْنَانُ اَلْ مَا تُوْنُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يُوْنُ لَمَّ يُوْنُ

لَمَّ يُوْنُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ لَمَّ يَلُكُ

لَا يَرُ الْظَرْفَ مِنْهُ مُرَائِي مُرَايَانِ مُرَاعٍ وَمُرِيٍّ وَلَا لَهْ مِنْهُ مُرَايٌ
 مُرَايَانِ مُرَاعٍ وَمُرَائِيٍّ مُرَاةً مُرَاتَانِ مُرَاعٍ وَمُرِيَّةً مُرَاعٍ مُرَاعِيٍّ
 وَمُرِيٍّ وَمُرِيَّةً أَفْعَلَ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَرَايَ أَرَايَانِ أَرَاوْنَ أَرَاءَ وَ
 أَرَى وَالْمَوْتُ مِنْهُ رُؤِي رُؤِيَانِ رُؤِيَاتٌ رَأَى رَأَى -

فاخی معلوم رای رایار و راک راکار آیین تا آخر دین بحث همه جا تعلیل
 رفی جاری گشته جز اینکه در همزه بین بین میتواند شد.

ماضی مجهول رُئِيَ رُئِيَارٌ أُرِئِيَتْ تا آخر چون رُئِيَ رُئِيَارٌ مَوْالِخ -
 فعل مضارع معروف يَرِي يَرِيَانِ يَرِفُ تَرِي تَرِيَانِ يَرِنُ تَرِي
 تَرِيَانِ تَرِفُ تَرِنُ تَرِيَانِ تَرِيْنِ أَرِي تَرِي يَرِي در اصل يَرَايُ بروزن يَسْلُ
 بود همزه متحرک با قبل آن حرف صمیم ساکن حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و همزه را تخفیفاً
 حذف نمودند يَرِي شد بعد از آن یا متحرک با قبل آن مفتوح یا را بالف بدل کردند يَرِي
 گشت يَرِيَانِ در اصل يَرَايَانِ بود حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و همزه را حذف
 نمودند يَرِيَانِ شد و يَرِيُونُ وَتَرُونُ الف بالتقاء ساکنین با و او بیفتاد
 زیرا که يَرُونُ در اصل يَرَايُونُ وَتَرُونُ در اصل تَرَايُونُ بود حرکت همزه نقل کرده
 با قبل دادند و او حذف کردند بعد یا متحرک با قبلش مفتوح یا را الف گروانیدند و و
 ساکن جمع شدند الف و او و الف را حذف کردند يَرُونُ وَتَرُونُ شد و تَرِنُ
 واحد مؤنث حاضر الف بالتقاء ساکنین حذف شد مضارع مجهول
 يُرِي يَرِيَانِ يَرُونُ - این بحث در اعلال مثل مضارع معروف است.

اسم فاعل رَاعٍ رَائِيَانِ رَاعُونَ رَائِيَةٌ رَائِيَاتٌ رَاعٍ در اصل
 رَائِيٌ بود ضمیه بر یاد شوار بود ساکن کردند و ساکن جمع شدند یا و تنوین یا را حذف کردند
 رَاعٍ شد و در باقی صیغ مثل شرام اعلال جاری باید کرد.

اسم مفعول مَرِيٍّ مَرِيَّانِ مَرِيَّوْنَ تا آخر مَرِيٍّ در اصل مَرِيٍّ
 بود و او یا در یک کلمه جمع آمدند اول آنها ساکن و بدل از چیزه نبود و او را یا کرده در

یا او غام نمودند و ما قبل یا را انکسور گردانیدند چنانکه در مروجی مذکور گشت.

فعل جحد معلوم لم یَرَ لم یَرِیا لم یَرُوا لم تَرَ لم تَرِیا لم تَرِین لم تَرَکُم
تَرِیا لم تَرُوا لم تَرِی لم تَرِیا لم تَرِین لم آَر لم تَرَ و بموقع جزم از آخر فصل
مضارع الف ساقط شد زیرا که حرف جازم ساقط کننده حرف علت است.

نفي جحد مجهول لم یَرِی لم یَرِیا لم یَرُوا الخ -

نفي معلوم لا یَرِی لا یَرِیان لا یَرُونَ لا تَرِی لا تَرِیان لا تَرِین لا تَرِی
لا تَرِیان لا تَرُونَ لا تَرِین لا تَرِیان لا تَرِین لا آَرِی لا تَرِی -
نفي مجهول لا یَرِی لا یَرِیان الخ -

نفي مؤکد معلوم لن یَرِی لن یَرِیا لن یَرُوا الخ -

نفي مؤکد مجهول لن یَرِی لن یَرِیا لن یَرُوا الخ -

امر حاضر معلوم رَیَا رَیَا رَیُوا رَیَا رَیُوا الخ -

بانون تاکید ثقیله رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا -

بانون تاکید خفیفه رَیَا رَیَا رَیَا رَیَا -

امر حاضر مجهول لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرُوا الخ -

بانون تاکید ثقیله لَیَرِین لَیَرِین لَیَرِیا لَیَرِیا لَیَرُوا الخ -

بانون تاکید خفیفه لَیَرِین لَیَرِین لَیَرُوا لَیَرِین -

امر غائب معلوم لَیَرِ لَیَرِیا لَیَرُوا لَیَرِ لَیَرِیا لَیَرِین لَیَرِ -

بانون تاکید ثقیله لَیَرِین لَیَرِین الخ -

بانون تاکید خفیفه لَیَرِین لَیَرِین لَیَرُوا الخ -

امر غائب مجهول لَیَرِ لَیَرِیا لَیَرُوا الخ -

بانون تاکید ثقیله لَیَرِین لَیَرِین لَیَرِیا الخ -

بانون تاکید خفیفه لَیَرِین لَیَرِین لَیَرُوا الخ -

نفي حاضر معلوم تَرَ لا تَرِیا لا تَرُوا الخ -

بانون تاکید ثقیله لا یرین لا یریا آنه -
 هنی حاضر مجهول لا یر لا یریا لا یر و لا یری لا یریا آنه -
 هنی غائب معلوم لا یر لا یریا لا یر و لا یری لا یریا لا یرین لا یریا لا یر
 نری آنه -

بانون تاکید ثقیله لا یرین لا یریا آنه -
 هنی غائب مجهول لا یر لا یریا لا یر و -

باب افعال از همسوز العین و ناقص یائی چون اداءة نمون
 اری یری اداءة فهو مری و اری یری اداءة فذاک مری لم یر لم یر لا
 یری لا یری لن یری لن یری الامر منه اری لیر لیر و الی منه لا یر
 لا یر لا یر لا یر الطرف منه مری آنه - بدانکه اصل اداءة اداءة ی
 بود یا بقاعده مذکوره همزه شد و حرکت همزه متحرکه که بعد ساکن بسکون غیر لازم واقع
 است نقل کرده با قبل دادند و همزه را تخفیفاً بیفکنند و عوض آن تاد را افزا دهند
 اداءة شد -

ماضی معلوم اری اریا اریا اریا اریا اری اری دراصل اری
 بود حرکت همزه با قبل دادند و همزه را برائے تخفیف برخلاف قیاس و جوبا بیفکنند
 و یائے کلمه بسبب تحرک و الفتحاق با قبل الف شد و در اریا الف با اجتماع ساکنین
 بیفتاد -

ماضی مجهول ری اریا اریا اریا اریا اری اری دراصل اری
 همزه بقاعده مذکوره بیفتاد و همچنین در باقی صیغها مکرور جمع مذکر غائب با بعد نقل
 حرکتش با قبل بعد سلب حرکت آن نیز ساقط کردند -

مضارع معلوم یری یریان یرون یری یریان یری آنه اصل یری
 یری یی بود بر وزن یکوم حرکت همزه نقل کرده با قبل دادند و او را تخفیفاً حذف نمودند ضم
 به یاء و شوار داشته حذف ساختند و همچنین در یری و اری و یری و در جمع مذکر و مخاطبه

ما بعد نقل حرکتش با قبل بسبب جمع آمدن و وساکن بفتاد و در باقی صیغ تغییر نشده
مضارع مجهول یُرَى یُرَیَانِ یُرُونُ تَرَى تَرَانِ یُرُونَ الخ یُرَى در اصل
یُرَی بود همزه بقاعده مذکور حذف شد و یا بسبب تحرک و انفتاح ما قبل الف
گردد و همچنین تَرَى و أَرَى و کَرَى -

مهموز العین و لفیف مفروق از باب ضَرْبٍ یَضْرِبُ یُضْرَبُ یُضْرَبُونَ الْوَعْدُ
وعدہ کردن و اِیَّیَ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ
یُؤَاوِیُّ لَیْؤُا و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ
تَا لَیْؤُا و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ
مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ
مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ مِیَّاهُ
اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ
وَعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ اَوْعِیَّ

ماضی معلوم و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ
ماضی مجهول و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ و اِیَّاهُ

مضارع معلوم یَأْتِی یَأْتِیَانِ یَأْتُونَ اِیَّاهُ یَأْتِی در اصل یُؤْعِیَّ بروزن
یَضْرِبُ بود و او واقع شد در میان مفتوح و کسره لازم آن و او را حذف کردند
شد ضممه بر یا ثقیل بود حذف کردند یا یُیَّ شد -

امر حاضر اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ

باب افعال از مهموز العین و لفیف مفروق اَوْیَّیَّ یُؤْیَّیَّ
اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ اِیَّاهُ

مهموز الفاء و لفیف مقرون از باب ضَرْبٍ یَضْرِبُ یُضْرَبُ یُضْرَبُونَ
اَلْاَوْیَّیَّ یَأْتِی اَوْیَّیَّ اَوْیَّیَّ اَوْیَّیَّ اَوْیَّیَّ اَوْیَّیَّ اَوْیَّیَّ اَوْیَّیَّ
لَمَّا یَأْتِی لَمَّا یَأْتِی لَمَّا یَأْتِی لَمَّا یَأْتِی لَمَّا یَأْتِی لَمَّا یَأْتِی لَمَّا یَأْتِی

لَيَاوِيُو وَالنَّيْ عَنَهُ لَا تَأْوَلَا تُوْ لَا يُوْ لَا يُوْ الطَّرْفُ مِنْهُ مَاءٌ يَ مَأْوِيَانِ
 مَأْوِيُوْ وَلَا لَهْ مِنْهُ مَيُوْ مَيُوْ يَانِ مَأْوِيُوْ مَيُوْ مَيُوْ
 مَيُوْ أَتَانِ مَأْوِيُوْ مَيُوْ مَيُوْ مَيُوْ مَيُوْ مَيُوْ مَيُوْ مَيُوْ
 أَفْعَلُ الْمُتَفَضِّلُ مِنْهُ أَعْوِيْ أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ وَأَعْوِيَانِ وَأَعْوِيَانِ
 أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ أَعْوِيَانِ
 مَفْتُوحٌ يَارَابَالَفَ بَلْ كَرْدَنَدَاوِيْ شَدِيَاوِيْ دَرَاهِلْ يَاوِيْ بُو وَصَمِيْ بِرِيَادِشَوَارِ
 دَاشْتَهْ حَذَفْ نَمُودَنَدَاوِيْ مَثَلْ مَيْ شَدَا عِلَالِ هَمِهْ صِيغِ پَر وَاضِحِ اسْتِ
 الْحَمْدُ وَهُوَ وَلِي التَّوْفِيقِ فَقَطْ -

خَاتِمَةُ الطَّبَعِ

بِسْمِ اللَّهِ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ كَمَا فِي ابْوَابِ الصَّرْفِ جَدِيدِ مَطْبُوعِ وَمَنْظُورِ اَهْلِ
 فَضْلِ وَكَمَالِ كَرْدِيدِ - اَيْنِ كِتَابِ مُسْتَطَابِ كِتَابِ اسْتِ كَهْ خُوبِشِ نَهْ اَز رَاهِ كُكُلِ
 جَدِيدِ لَنْ يَنْدُ اسْتِ بَلْ اَز يَنْدِ بَا صَفَرِ جَمِ اَز چَنْدِ كَتَبِ تَفْخِي مِيْگَرْدَانْدِ وَطَالِبِ
 رَا بِمَطْلُوبِ نَشَانْدِ فَوَائِدِ جَلِيلِ دُرِّ وَلَفِيفِ اسْتِ وَغَوَائِدِ جَمِيلِ اَز وَصِيفِ بَر نَاقِصِ
 طَبْعَانِ اَحْرَفِ مَثَالِ وَاِبَارِ ثَقِيلِ مَحْنَتِ خَفِيفِ مِ سَاوِدِ وَصَحْمِ مَزَا جَانِ مَضَاعِفِ
 خُصَالِ رَا بَرْتَقِيْ عِلْمِ سَرَفِضِلَتِ مِيْ بَر اَفْرَا زِدَا كَرْتَعِيلَاتِ وَقَوَائِنِ خَوَاسِيْ دُرِّ وَنَسْجِ
 اسْتِ وَاَكْرُ خَوَاصِ ابْوَابِ وَلَطْفِ مَضَائِنِ جَوْنِيْ دُرِّ مَسْجِ حَسَنِ تَرْكِيبِشِ
 شَهْرَهْ آفَاقِ نَمُودِهْ اَز مَطْبُوعِ هَمَايِ سَابِقِهْ كُوْنِيْ سَبَقَتِ رُبُودِهْ وَخُوبِيْ تَرْتِيبِشِ خُسَارِ
 اَفَاضَتِ كَشُودِهْ طَالِبَانِ رَا رَغْبَتِ بَر رَغْبَتِ اَفْرُودِهْ مَصْنَعِ رَا دَر مَكَافَاتِ
 اَيْنِ فَعْلِ فَيْضِ كِهْ كَسِيْ رَا بَر حُرُوفِ اَوْجَائِ اَنْكَشَتِ نِيَسْتِ بِحَرْمَتِ اَنْهَمِ اَعْظَمِ زِيَادِهْ تَرَا زِ
 مَا هِيْ خَيْرِ وَحَالِ اسْتِقْبَالِ حَالِ وَفَوَائِدِ اَيْنِ نَسْخَهْ بَكَافَهْ اَنَامِ مَتَوَاسِلِ بَادَا مَيْنِ لَيْسَمِ لَشْدَا لَحْمِنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لَشْدَا كِهْ اَيْنِ نَسْخَهْ نَا يَابِ مَرْغُوبِ مَطْلُوبِ طَلَابِ تَبْصِيْحِ تَامِ وَخُوبِيْ مَالَا كَلَامِ حَسْبِ
 الْحَكْمِ جَنَابِ حَاجِيْ نَالِكِ دِيْنِ مُحَمَّدِ اَبْنِ سَنَنْجَرِ تَاجِرَانِ كَتَبِ لَاهُورِ بَا زَارِ كَشْمِيْرِيْ وَنَالِكِ مَطْبَعِ
 دِيْنِ مُحَمَّدِيْ اَلِيْكَزْ كَرِيْمِيْ لَاهُورِ طَبْعِ شَدِ -

ضروری التماس

معزز ناظرین ہمارے کتب خانہ نے اپنی ویانداری اور استیلازی کی وجہ سے اپنے خریداروں کو اپنا گرویدہ بنا رکھا ہے تاجران باوقار اور عام خریداروں دیار و امصار جیسی کچھ اسکی عزت افزائی فرما رہے ہیں وہ اسکی خوش معاملگی کے نتائج سے ایک نتیجہ ہے کہ ہمارا کتب خانہ اپنی مجموعی حیثیت کے لحاظ سے بعونہ مشہور ہے دیواریوں کو جسقدر خاص کفایت اور متفرق خریداروں کو جسقدر رعایت مال دیا جاتا ہے۔ اُسکا صحیح اندازہ وہی لوگ کر سکتے ہیں جنکو ایک بار بھی ہمارے کتب خانہ سے مال منگانے کا موقع ملا ہے مندرجہ ذیل امور کی اہتمام کیسا تھ پابندی اور لحاظ کی وجہ سے جیسی کچھ روز افزون ترقی اس کتب خانہ کو ہو رہی ہے معزز ناظرین پر مخفی نہیں (۱) اس کتب خانہ میں تقریباً تمام ہندوستان کی مطبوعہ ہر علم و فن کی عربی و فارسی اردو کتابوں کا وغیرہ اور میل موجود رہتا ہے۔

(۲) حتی الامکان کتابیں عمدہ چھاپے اور اچھے کاغذ کی چھپی ہوئی موجود ہیں۔
(۳) جو کتاب عمدہ طبع ہی نہیں ہوئی یا چھپ کر کیا ہو گئی ہے وہ بعدہ مجبوری خراب چھاپے اور خراب کاغذ کی روانہ کی جاتی ہے اور جو صاحب لکھ دیتے ہیں۔ ان کو خراب کتاب روانہ نہیں کی جاتی ہے۔

(۴) تاجران کتب دیواریوں کیساتھ جو مراعات کی جاتی ہیں اور جس نرخ سے جنہیں مال روانہ کیا جاتا ہے اس سے کم نرخ پر غالباً اور تاجر سے کبھی نہ مل سکے گا۔
(۵) مدارس اسلامیہ طالبان علم کیساتھ جیسی رعایتیں کی جاتی ہیں اس کا اندازہ مال منگانے پر ہو سکتا ہے (۶) متفرق خریداروں کو خاص نرخ سے مال روانہ کیا جاتا ہے۔

پستہ ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور
ملنے کا۔ ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور
پاکستان

قمر العلوم جامع معظم



مستند احادیث



تفاسیر

مظاہر حق ترجمہ شرح
مشکوٰۃ تشریف آردو

روپے

۲۰

تحریر البخاری مترجم آردو امام بخاری

تحریر مسیح ترجمہ و
تحریر مسیح شرح آردو ۲ جلدیں مجلد

حقوق و فرائض اسلام مولوی محمد رفیع الدین

الہدایہ رسول کے احکام امین الدین

احکام دین محمدی آردو

پہل احادیث

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

۱۰/- اور الحسنات

سید محمد احمد قادری

۱۰/-

۱۲/- شاہ عبدالقادر صاحب

۱۶/- مولانا فخر الدین صاحب

۲۵/- مولانا اشرف علی

۳/-

۵۰ روپے

۵۰ روپے

۳۰ روپے

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

تفسیر الحسنات جلد اول

تفسیر الحسنات جلد دوم

تفسیر موضح القرآن

تفسیر قادری کامل مجلد

تفسیر بیان القرآن

تفسیر سورہ منزل

تفسیر سورہ یوسف

تفسیر سورہ فاتحہ

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور



